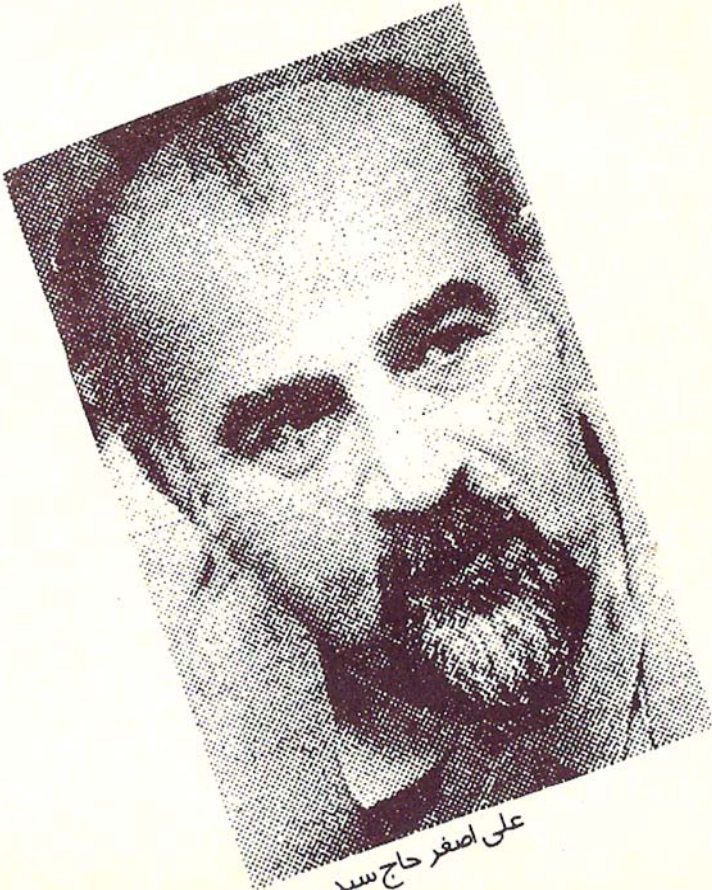
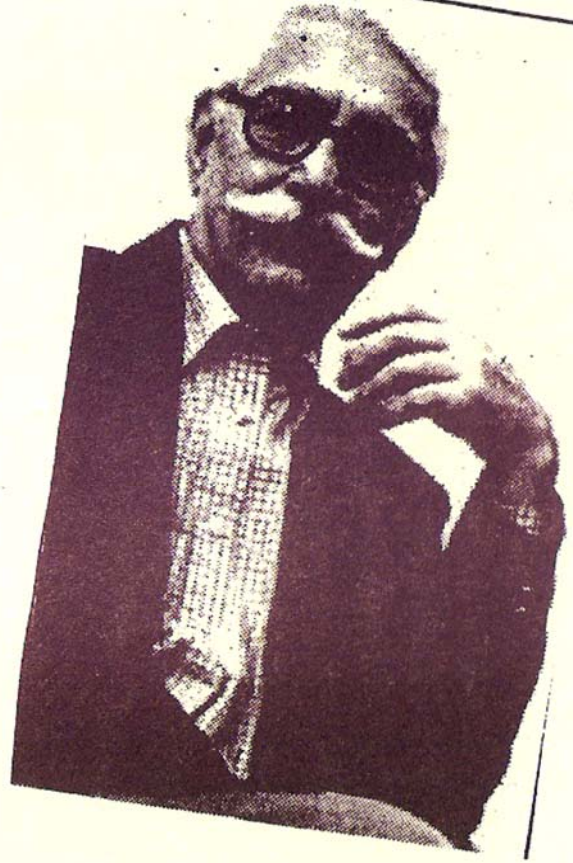


ایرج پزشکزاد

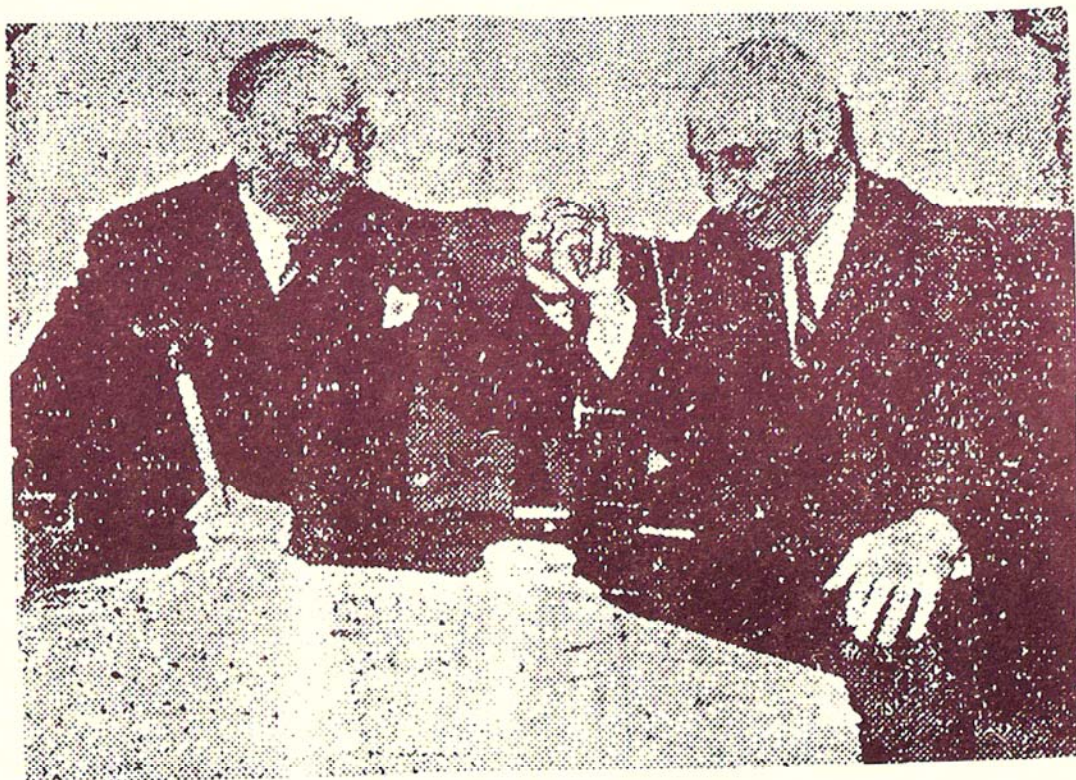
گویایی

از

تاریخ



علی اصغر حاج سید جوادی



خواننده گرامی!

جزوه ای که دست شماست مطالبی است که آقایان ایرج پزشگزار و دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی در ماهنامه «علم و جامعه» در پاسخ آقای دکتر حسن سالمی نگاشته اند و خواهان توضیحاتی از ایشان گردیده اند.

پاسخ آقای دکتر سالمی با مستندات چند برای مجله نامبرده ارسال گردیده است، اما به دلایلی غیردموکراتیک و موجه از انتشار آن خودداری شده است.

مشروح این جریان را میتوان در کتاب در دست انتشار «ناگفته های تاریخ» ملاحظه فرمائید.

اینک مشروح نوشته آقای ایرج پزشگزار و پاسخ آقای دکتر حسن سالمی و مطالب آقای دکتر حاج سیدجوادی و پاسخی از آقای حمید سیف زاده که گویائی از تاریخ واقعیتهای نهضت ملی ایران است در دست شماست.

سازمان نشر بقاء

سخنی درباره «دکتر بقایی و دکتر مصدق»

عنوان مقاله آقای دکتر حسن سالمی - دکتر بقائی و دکتر مصدق - مندرج در شماره ۱۶۸ علم و جامعه، عنوانی جالب توجه و از جهتی غم‌انگیز است. جالب توجه از این جهت که خواننده امیدوار می‌شود که بعد از گذشت حدود نیم قرن از نهضت ملی کردن صنایع نفت و فروتنستن جوشش احساسات موافق و مخالف، کوششی برای روشن کردن علل جدائی اسف‌بار بقائی از جبهه ملی و مصدق در بحبوحه مبارزه ضد استعماری، بعمل آمده باشد؛ کاری که در محیط خصمانه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و خصمانه‌تر بعد از انقلاب اسلامی مقدور نبوده است. غم‌انگیز از این جهت که به یاد می‌آورد که این هر دو، آخرین روزهای عمر را، یکی در زندان شاه و دیگری در زندان خمینی گذراندند و کسانشان حتی اجازه نیافتند برای آنها مجلس یادبودی برگذار کنند.

متأسفانه، خواننده از اولین سطرها با قلمی متعصب و جانبدار مواجه می‌شود برای مثال، نویسنده، بمناسبت یادآوری تبعید آیت‌الله کاشانی بعد از واقعه تیراندازی به شاه، در میان تمام سیستم سرکوبی شاهنشاهی که حکم به چنین بی‌قانونی آشکاری کرده، انگشت روی وسیله اجرای حکم - که می‌توانسته هر سر تیپ یا سرهنگ یا حتی هر گروهبانی باشد - می‌گذارد. چرا؟ چون سرتیپی است که با مصدق خویشی خانوادگی دارد «آیت‌الله کاشانی بعد از واقعه تیراندازی به شاه در سال ۱۳۲۷، وسیله سرتیپ دفتری از خویشاوندان مصدق به فلک الافلاک و از آنجا به بیروت تبعید گردیده بود...» پیداست که تعصب جانی برای موشکافی تاریخی نمی‌گذارد. در نتیجه از آغاز، امید خواننده به نومییدی بدل می‌شود و هر چه پیش می‌رود جز تلاش برای تیره کردن چهره مصدق چیزی نمی‌بیند. که البته حکایت تازه‌ای نیست قلم بدستان آریامهری به مدت ۲۵ سال از این بابت چیزی فروگذار نکرده‌اند و پس از آنها نویسندگان اسلامی فقاحتی دنازه کار را به خوبی گرفته‌اند.

آقای دکتر حسن سالمی، به عنوان نمونه و مثال خلافاکارهای مصدق، به دو واقعه دوران ملی شدن صنایع نفت - یکی قیام روز سی ام تیر ماه ۱۳۳۱ و دیگری واقعه قتل افشار طوس - اشاره کرده‌اند. ولی از آنجا که از روی آنها بسرعت، تنها به اندازه استفاده مصدق کوبی، گذشته‌اند توضیحی لازم می‌آید. درباره ۳۰ تیر می‌نویسند:

در انقلاب سی ام تیر دکتر بقائی با حزب زحمتکشانش برای مصدق حماسه آفرید

و به مردم قول داد از دولت می خواهد که انتقام شهدای حزب و ملت را بگیرد. ولی در یادداشت‌های سیاسی ارسنجانى آمده است دکتر مصدق به سر تیب کمال رئیس شهربانی دسور داد که از محل سکونت قوام السلطنه مراقبت کنند و ادامه می دهد دکتر مصدق چاره‌ای که برای استخلاص قوام السلطنه اندیشید تقدیم لایحه تعقیب قوام السلطنه بود لطفی وزیر دادگستری این لایحه را به مجلس برد «برای بی اثر کردن لایحه مصادره اموال و مجازات قوام» و تصویب شد آن شب من (ارسنجانى) در خیابان ویلا بودم. به دکتر فاطمی تلفن کردم که به مصدق السلطنه بگویند انتقال قوام السلطنه با وجود میهن پرستانی که بقائی و کاشانی اطراف خانه گذاشته اند خالی از اشکال نیست. دکتر فاطمی بعد از نیم ساعت خودش آمد و گفت به سر تیب کمال (رئیس شهربانی) دسور داده شده است که شخصاً اتومبیل قوام السلطنه را اسکوروت کند. سر تیب کمال آمد قوام السلطنه را لباس پوشانند و سوار کردیم سر تیب کمال جلواته میل پلیس نشست و دو اتومبیل پلیس هم در عقب سر راه افتادند. به این تریب قوام السلطنه بعد از چند ماه در بدری و خانه بدوشی بخانه خودش مراجعت کرد. چند نفر پلیس حلوی خانه او گذاشتند که مراقبت کنند. ارسنجانى ادامه می دهد «لایحه تعقیب و مصادره اموال قوام السلطنه که به تصویب مجلس رسیده بود قرار نبود اجرا شود دکتر مصدق شخصاً مایل به انجام این عمل نبود» آن وقت دکتر بقائی را برای پافشاری در مجازات مبین سی ام تیر در مجلس تویخ کردند، سبب ایجاد نفاق بین جبهه ملی شدند و برای این که از دکتر بقائی زهر چشم گرفته شود پرونده قتل افشار طوس رئیس شهربانی مصدق را برایش علم کردند» نوشته آقای دکتر سالمی از نظر علامت گذاری طوری است که در سراسر مقاله نقل قولها با نظر خود ایشان خلط می شود! به هر حال تفاوتی نمی کند چون منظور ایشان را می رساند و بعد نمی توانند مدعی شوند که فقط نقل قول کرده اند و اگر خلافگویی شده باشد بعهده گوینده است ولی گذشته از این خلط صوری یک خلط موضوعی هم هست. آنجایی که از «لایحه تعقیب و مصادره اموال قوام السلطنه» یاد می کنند زیرا در باب مجازات قوام السلطنه دو متن وجود داشت یکی قانون مصادره اموال قوام السلطنه و دیگری قانون تعقیب قوام السلطنه که باید از یکدیگر تفکیک شوند. بعد از قیام مردم به طرفداری مصدق در روز ۳۰ تیر ماه ۳۱ که به تیراندازی مأموران و کشته شدن عده ای از تظاهر کنندگان انجامیده بود. و پس از صدور فرمان مجدد نخست وزیر مصدق دکتر بقائی و جمعی از نمایندگان، در جلسه ۷ مرداد ماه ۳۱ طرح یک

ماده واحده سه فوریتی مصادره اموال قوام را به مجلس تقدیم کردند که فوریت‌های آن تصویب شد و خود ماده واحده در جلسه ۱۳ مرداد به تصویب رسید به این شرح: «چون احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع اخیر که منتهی به کشتار جمعی روز سی ام تیر ماه و قیام مسلحانه علیه ملت ایران شده است، تشخیص و مفسد فی الارض شناخته شده، علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی بموجب این قانون کلیه اموال و دارایی منقول و غیر منقول احمد قوام از ملکیت او خارج می‌گردد» (فارسی نارسای منن ظاهراً معلول عجله نویسندگان بوده است) اما قانون اجازه تعقیب قوام السلطنه که لایحه آن از طرف دولت به مجلس تقدیم شد، بشرح زیر است:

در وقایعی که از ۲۷ تیر ماه تا ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ در تهران و ولایات اتفاق افتاده تحقیقات از آقای احمد قوام مورد لزوم و ضروری است، اجازه تعقیب مشارالیه را بنا تصویب ماده واحده ذیل از مجلس شورای ملی به قید دو فوریت تقاضا می‌نماید: مجلس شورای ملی به وزارت دادگستری اجازه میدهد که نسبت به وقایع ۲۷ تا سی ام تیر ۱۳۳۱ آقای احمد قوام را مورد تعقیب قانونی قرار دهد» این قانونی است که آقای حسین سالمی معتقد دولت بمنظور بی اثر کردن لایحه مصادره اموال و مجازات قوام، از تصویب مجلس گذرانده است و چه بسا در این مورد حق با ایشان باشد اما این نظر تازگی ندارد. در جلسه ۱۳ آبان، هنگام تقدیم لایحه دولت، دکتر بقایی این لایحه را یک توطئه برای جلوگیری از مجازات احمد قوام السلطنه دانست و بهمین جهت بانفاق علمی زهری تبصره‌ای مبنی بر این که این قانون از قانون مصادره اموال قوام رفع اثر نمی‌کند، پیشنهاد کرد که مورد تصویب قرار نگیرد. آنچه مسلم است دکتر بقایی و نمایندگان که ماده واحده مصادره اموال قوام را به تصویب رسانده بودند، آدمهای بی فهم و بی دانستی نبودند اگر بعد از گذشت زمان و فرونشستن تب و تاب خشم آلود کشتار ۳۰ تیر، فرصتی برای ابراز احساسات واقعی خود می‌یافتند، اطمینان دارم که به رغم وعده‌ای که برای انتقامجویی خود شهدا داده بودند - از دولت که با تقدیم لایحه قانونی معذب قوام، بار گناه بی قانونی آن قانون مصادره اموال را از دوش آنها برداشته بود سپاسگراری می‌کردند زیرا آن قانون که نتیجه احساسات تند آنی بود و بیشتر به احکام شیخ صادق خدخالی دوران ما می‌مانست، یک فاجعه حقوقی و قضائی بود که اجرای آن لکه‌ای سیاه و ماندنی به پیشانی نهضت ملی ایران باقی می‌گذاشت قانون مصادره اموال قوام اولاً خلاف قانون بود - ثانیاً خلاف اصول بنیادی حقوقی بود - ثالثاً خلاف انصاف و عدالت

بود. ۱- خلاف قانون بود. اصل شانزدهم متمم قانون اساسی مقرر می دارد «ضبط املاک و اموال مردم به عنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون» که روشن است منظور حکم قانونی صادره از مرجع قانونی است که در مورد وزیران بموجب اصل شصت و نهم متهم و قانون محاکمه وزراء مصوب

۱۶ تیر ماه ۱۳۰۷، محکمه دیوان عالی کشور است که با اجازه مجلس به جرائم آنها رسیدگی و حکم صادر می کند. ۲- خلاف اصول بنیادی حقوقی، ثمره تحول چند هزار ساله تمدن بشری، بود اصولی که زیرپا گذاشتن آنها نفی مطلق عدالت است. اهم این اصول، اصل فرض بیگناهی تا ثبوت جرم در محکمه صالحه است که به نحو بارزی در ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر متجلی گردیده است «هر فرد متهم به ارتکاب یک جرم، وقتی مجرمیتش در یک محاکمه علنی، که در آن تمام تضمین های لازم برای دفاعش تأمین گردیده - قانوناً محکوم نشده باشد بی گناه فرض می شود» ۳- خلاف عدالت و انصاف بود. متن قانون که تصریح می کند احمد قوام «یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع» بوده، خود دال بر این است که عوامل متعددی در این جرم دخالت داشته اند. با مجازات بدون محاکمه قوام، اصل مسئولیت که نه تنها در دنیای متمدن امروز که از آغاز تاریخ تمدن بشر با اجرای عدالت قرین بوده چه می شود؟ وقتی در جرمی مسئولیت هر عوامل متعددی در میان است اولین اندیشه قاضی باید تعیین میزان مسئولیت هر کدام از عوامل باشد.

برای مثال، وقتی قوام، بعد از وقایع، در نامه مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۳۱ به عنوان مجلس شورای ملی ادعا می کند که روز ۲۹ تیر از نخست و زبیری استعفا کرده و در نتیجه روز سی ام تیر مستعفی بوده است، آیا نمی توان فرض کرد که راست گفته باشد و ادعای در بار محمد رضا شاه که بخلاف گفته او تاریخ استعفارا بعد از ظهر روز سی ام معرفی کرده، برای فرار شاه و اطرافیانش از مسئولیت کشتارها بوده باشد؟ یا افسرانی مثل سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران - سرهنگ قربانی (که عامل مستقیم تیراندازی به مردم شناخته شد) و جمع دیگری از نظامیان که در روزها بعد از ۳۰ تیر باز داشت شدند، آیا مسئولیتی نداشتند؟ و اگر داشتند میزان مسئولیت آنها چه اندازه بوده است؟ خون شهیدان قیام ۳۰ تیر با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پامال شد ولی در این باب، اقدام مصدق که در جهت احترام به قانون و اصول و اخلاق بوده، نه تنها قابل سرزنش نیست که شایسته تحسین است؟ آقای دکتر سالمی در مرحله

بعد واقعه قتل سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی دولت مصدق را پیش می‌کنند و بطوری که دیدیم بین آن وقانون مصادره اموال قوام رابطه علیتی برقرار می‌کنند ناین صورت که چون بقائی برای مجازات مسببین واقعه سی‌ام تیر پافشاری می‌کرد برای زهر چشم گرفتن از او پرونده قتل افشار طوس را برایش علم کردند.

و در این مقوله باز با همان نیت اساسی حاکم بر تمام نوشته، به اظهارات حسین خطیبی استناد می‌کنند. این یادآوری لازم است که در قضیه ربودن و قتل افشار طوس متهمان بازداشت شده که اغلب افسران بازنشسته ارتش بودند در اعترافات خود که به خط خودشان بود، حسین خطیبی را طراح اصلی نقشه ربودن افشار طوس معرفی کردند و در نتیجه، در ادعاینامه که در دادگاه نظامی تنظیم شد، خطیبی، در میان پانزده تن متهمان پرونده، متهم ردیف یک بود.

بهر حال، حسین خطیبی در این مصاحبه، که تاریخ آن ذکر شده، اظهار می‌کند که او را چهارده شبانه روز شکنجه کرده‌اند که از او اقراربری علیه سه شخصیت شاه - سرلشکری زاهدی و دکتر بقائی بگیرند.

آقای دکتر حسن سالمی در اینجا به اهمیت اظهارات حسین خطیبی تأکید می‌کنند: «مصاحبه با حسین خطیبی مطالبی تکان دهنده و دردآور را افشا می‌سازد» حق با ایشان است. توجه به این مطالب تکان دهنده دردآور واقعاً لازم است. حسین خطیبی به شرحی که آقای دکتر سالمی نقل می‌کنند، می‌گوید:

«۲۴ ساعت بعد از توقیف، در حالی که حال نداشتم و قادر به حرکت نبودم مرا داخل اتومبیل گذاشتند و به زندان دژبان آوردند. زندان را خلوت کردند و هر کس در آن بود بیرون بردند و ۸ مأمور از داخل و خارج مأمور حفاظتم ساختند. بعد گفتند دکتر صدیقی از طرف دکتر مصدق آمده و می‌خواهد با شما صحبت کند.

وقتی با او وارد صحبت شدم، بدنم را به او نشان دادم و گفتم، این کاری است که این عالیجنابان کرده‌اند، اگر به شما دست ندادم برای این است که دستم را نمی‌توانم تکان بدهم. او متأثر شد و گفت از این جریان خیلی متأسفم ولی برای اطلاعاتان عرض می‌کنم که آقای نخست وزیر با استفاده از اختیارات، مجلس را منحل کرده و کاشانی به بیروت تبعید شده است - شاه هم شخصاً از فرماندهی کل قوا صرف نظر کرده و دکتر بقائی و زاهدی و وکلای اقلیت توقیف شده‌اند. من حاضریم از آقای دکتر مصدق برای شما تأمین بگیرم.

از آقای دکتر صدیقی خواهش کردم آیا ممکن است من لحظه‌ای با شما تنها باشم؟ او اجازه داد و رفقایش بیرون رفتند. سرهنگ نادری گفت: منم بروم؟ گفتم: بله خواهش می‌کنم تشریف ببرید. وقتی تنها شدیم گفتم: آقای دکتر! دکتر بقائی شما را به مصدق معرفی کرده و حالا چطور به او خیانت می‌کنی؟ رفقای شما با شکنجه و زجر که دو هزار سال پیش نبوده می‌خواهند از من اقرار بگیرند که مکی و کاشانی و بقائی و احمد فرامرزی و عبدالرحین فرامرزی و زاهدی منزل من بوده‌اند. بعد گفتم: آیا می‌دانید مرا شکنجه کرده‌اند؟ کتم را بیرون آوردم و علامات آن را دوباره نشان دادم. باز اظهار تأسف و افر کرد و گفت: من واسطهٔ ابلاغ مطالب هستم، این کارها با وزارت دفاع ملی است.

بعد دکتر صدیقی ادامه داد: من خبر دارم زاهدی و کاشانی و وکلای اقلیت در منزل شما جلسه داشته‌اند. دکتر مصدق به من اطمینان داده است که اگر خطیبی اظهاراتی در این خصوص بکند گذرنامهٔ سیاسی به او می‌دهم و مخارج او را در فرنگ نیز می‌پردازم. جواب دادم: دکتر مصدق با من دوست بوده و مرا بخوبی می‌شناسد، اعلامیه‌های بعد از سی تیر دکتر مصدق را اغلب من تنظیم می‌کرده‌ام. خوبست کتباً مطالبی در این خصوص بنویسد تا من اقدام کنم.

جواب داد خیلی خوب من همین الآن می‌روم و این کار را انجام می‌دهم. نصف شب برگشتند کاغذی برایم آوردند که بخط دکتر مصدق بود، روی پاکت مارک نخست وزیر بود و نمرهٔ آزاد داشت.

دکتر صدیقی گفت نصف شب ایشان را از خواب بیدار کردیم و ایشان حاضر شدند این نامه را بنویسند:

«حضرت آقای حسین خطیبی! مطالبی که شفاهاً مورد مذاکره بین شما و جناب آقای دکتر صدیقی وزیر کشور صورت گرفته ایشان به اطلاع من رسانیدند و خوشوقت شدم که آمادگی خودتان را برای اظهار مطالبی که در نفع مملکت است ابراز کرده‌اید؛ بنابراین با امتنان و تشکر بدینوسیله اطمینان می‌دهم که پس از اظهارات کتبی ظرف ۲۴ ساعت با صدور گذرنامهٔ سیاسی به هر نقطه‌ای از اروپا که مایل باشید عزیزمت کنید. دکتر محمد مصدق».

پس از این که نامه را خواندم گفتم: باید روی این مطلب فکر کنم. بلافاصله با حضور سرهنگ نادری و سرهنگ سررشته نامه دیگری دادند و گفتند: این! دیگر فکر

ندارد آن را هم مطالعه کردم: «مادهٔ واحده چنانچه آقای حسین خطیبی در پروندهٔ قتل افشار طوس سوابقی داشته باشد، از هرگونه مجازاتی معاف هستند بر طبق قانون تمدید مدت اختیارات مصوب سی ام دی ماه ۱۳۳۱ لایحهٔ قانونی آقای حسین خطیبی مشتمل بر مادهٔ واحده تصویب می شود. بتاريخ چهارم اردیبهشت ۱۳۳۲ - نخست وزیر دکتر محمد مصدق» این دو کاغذ در گاو صندوق مجلس ضبط است.

از هذیباناتی مثل (تبعید کاشانی و توقیف بقائی و زاهدی و وکلای اقلیت و انصراف شاه از فرماندهی کل قوا - که در دهان فرد معقول درست گفتاری مثل دکتر صدیقی گذاشته شده می گذریم و از حسین خطیبی و آقای دکتر سالمی می پذیریم که دکتر محمد مصدق نخست وزیر، آنقدر خام و ساده لوح بوده که در منگنه استعمار و با وجود مخالفینی چون محمد رضا شاه و اعوان و انصارش، آیت الله کاشانی، دکتر بقائی، میر اشرافی و غیره که روزنامه های متعدد و تریبونهای گوناگونی در اختیار داشتند، چنین سندی به دست شخصی که به اتهام ربودن رئیس شهربانی اش بازداشت شده می دهد، و دشمنانش که تا دم مرگ به جانش می زدند در این چهل پنجاه سال ب فکر استفاده از وجود این سند و آن لایحهٔ قانونی که «در گاو صندوق مجلس ضبط است» نیفتاده اند و این فرصت را برای آقای سالمی گذاشته اند که با وجود آنها در گاو صندوق مجلس افشاء کند.

از این ها، می گذریم و تنها به جریان این دیدار شبانهٔ دکتر صدیقی با حسین خطیبی در زندان که به صدور «اسناد» منتهی شده نظری می اندازیم و سخن کوتاه می کنیم. حسین خطیبی تاریخ این دیدار شبانه را ذکر نمی کند فقط یاد آوری می کند که ۲۴ ساعت بعد از توقیف او صورت گرفته است. با این ترتیب می شود تاریخش را به دقت معین کرد. سرتیپ افشار طوس بعد از ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز دوشنبه ۳۱ فروردین ربوده شد و حسین خطیبی، بموجب مدارک رسمی، غروب روز چهارشنبه ۲ اردیبهشت ماه، هنگام ورود به خانه اش دستگیر و توقیف شد. پس ۲۴ ساعت بعد از توقیف او، غروب روز ۳ اردیبهشت است. در نتیجه این دیدار در زندان - اگر دیداری بوده باشد - باید بین آخر شب پنجشنبه سوم و اولین ساعات صبح جمعه چهارم اردیبهشت صورت گرفته باشد و دکتر مصدق باید نامهٔ جایزه گذرنامه سیاسی و مخارج سفر فرنگ خطاب به حسین خطیبی، و لایحه قانونی بخشایش حسین خطیبی را در اولین ساعات های صبح چهارم اردیبهشت نوشته و صادر کرده باشد. بسیار خوب. اما، با

توجه به این که قتل افشار طوس شب یکشنبه ۶ اردیبهشت کشف شد، آقای دکتر حسن سالمی از خود نمی پرسند که چطور نخست وزیر بختاینده، سوابق حسین خطیبی در «قتل» افشار طوس را دو روز پیش از کشف قتل به او می بخشاید؟ پریشان گوئی حدی دارد!

حقیقت چیست؟ حقیقت این است که چهار روز پس از ناپدید شدن افشار طوس، یعنی روز چهارم اردیبهشت ۱۳۳۲، یک ماده واحده در رابطه با این قضیه بموجب قانون اختیارات تصویب شد که چون روز ۶ اردیبهشت جنازه افشار طوس پیدا شد، به دردی نخورد. ولی این ماده واحده مربوط به فرد خاصی نبود. دولت، پیرو جایزه نقدی که برای پیدا کردن افشار طوس معین کرده بود، در این ماده واحده وعده بخشایش به «هر کس» از سرکت کنندگان یا معاونین جرم ربودن افشار طوس به شرطی می داد که او را «در حال حیات یعنی زنده تسلیم قوای انتظامی کند یا محل اختفای او را بطوری که قوای انتظامی بتوانند از عهده استخلاص او برآیند اعلام کند».

جاعل ماده واحده بخشایش سوابق حسین خطیبی در «قتل» افشار طوس دو روز پس از کشف قتل - که احتمالاً چیزی از ماده واحده مصوب چهارم اردیبهشت شنیده، نه تنها به خود زحمت مراجعه به آن را، برای حفظ ظاهر هم شده، نداده که حتی دقت در نظیر تاریخ ها را آن قدر ضروری ندیده که قاتل را قبل از وقوع قتل نبخشد، چون بازار مصرف مساعد آن را می شناخته است. ولی بهر حال، استناد به این جعل ناشیانه و شهادت بر این که من آن در «گاو صندوق مجلس ضبط است» مسئولیت اخلاقی خطیری است که آقای حسن سالمی بعهده می گیرند.

هر چند می دانیم که کینه جویی محرک پرتوانی است که حد و مرز مسئولیت نمی شناسد. توسن سرکشی است که اگر شلاق عقل سلیم بازدارنده را به جانش نکشند، سوار را تا وزای نامعقول می برد. در این باب نمونه های بسیاری را شاهد بوده ایم. مثلاً از یاد نبرده ایم که حتی مرحوم محمد رضا شاه، بی توجه به اعتبار کلام و مسئولیت مقام خود، مرکب نیزرو کینه را تا آنجا تازاند که در منشور سیاسی حکومتش - کتاب مأموریت برای وطن - مصدق را سارق اموال دولتی و مستحق قطع دست دانست و در آخرین روزهای غم انگیز حیات، در «باسخ به تاریخ» او را تلویحاً مأمور انگلیسی ها معرفی کرد.

ایرج پزشک زاد - پاریس دیماه ۱۳۷۷

پیر ما گفت خطابِ قلم صنع نرفت، آفرین بر سخن پاک خطا پوشش باد؟

هنگامی که در خصوص شادروانان مصدق و بقایی می‌نوشتیم تصور می‌کردم، پاسخهایی خواهد آمد، ولی جوابهای آقایان پزشک زاد و علی اصغر حاج سید جوادی تاثیر عمیق نوشته‌های مرا می‌رساند.

چون ایشان یکی از افتخارات ملک ادب ایران هستند، نباید مطالب شان را لاسیلی در کرد و بلا جواب گذاشت که حمل بر اسائه ادب و لنگ انداختن هم نگردد. قبلاً باید این نکته را تصریح کنم مستندات ابرازی کلاً از کتاب چاپ شده «ناگفته‌های تاریخ» نوشته آقای حمید سیف زاده است که با سعه صدر در اختیار اینجانب گذارده‌اند. (بدیهی است استاد بزرگوار شکسته نفسی فرموده‌اند - ج - س)

شکی نیست که آقای پزشک زاد نویسنده توانایی هستند، اما بدبخانه در تاریخ با دست تھی به میدان می‌آیند و در اظهار عقیده نااندیشیده شتاب می‌کنند، ابتدا به ساکن مرابه تعصب و جانبداری متهم کرده‌اند و می‌نویسند «جالب توجه از این جهت که خواننده امیدوار می‌شود که بعد از گذشت حدود نیم قرن از نهضت ملی کردن صنایع نفت و فرو نشستن جوشش احساسات موافق و مخالف کوششی برای روشن کردن جدا شدن اسفبار بقائی از جبهه ملی و مصدق در بحبوحه مبارزه ضد استعماری بعمل آمده باشد.

جان مطلب همین جاست که شما از جدایی اسف بار می‌گویید و من از شهادت مردی که تقیه نکرده، از همه چیز خود گذشت و مانند دیگران رل نوشداروی بعد از مرگ سهراب را بازی نمود و همان روز گفت وقد علم کرد ولی آنچه البته آنچه به جایی نرسد فریاد است.

جنابعالی آقای پزشک زاد با این مقدمه مرا متعصب می‌خوانید؟ در حالی که هنوز شروع نکرده گریه را در حجله کشته‌اید! اما اگر جوانان عزیز و اکثر مردم ندانند چرا شما امروز علم مصدق را بر دوش گرفته‌اید! من به خود اجازه می‌دهم که به آینه خاطر عزیزتان که بر اثر مرور زمان کدر شده است صیقلی بزنم!

۱- نویسنده عالیقدر و بزرگوار دایی جان ناپلئون مدتها در خاطر مردم محکوم شده بود که منظور کتابشان که همه چیز را به گردن انگلیسی‌ها انداخته دکتر مصدق بوده است، ولی آن روزها چون در کسوت مادی‌گری بودند اهمیت این اتهام زیاد نبود، اما

بعدها که برف شیری حزب توده آب شد مفصل در خصوص رد این اتهام نوشت و از مصدق دفاع کرد و امروز هم از حرارت و شیفتگی ایشان در جانبداری از او بوی جوی مولیان آید همی، و آن یادهای گذشته را زنده می‌کند.

بنابر این به کم حافظگی جامعه نباید تکیه داشت!

۲ - اکثر قریب به اتفاق توده‌ای‌ها خود را بسیار آشکارا با نام مصدق تطهیر می‌کنند و تا جایی که موقعیت دست بدهد و به عنوان دفاع از مصدق باشد شروع به غسل می‌نمایند و با «شلاق عقل سلیم!» به جان نویسنده دیگر اندیش می‌افتند و عهد خود را در تاریخ نویسی و شرح حقایق فراموش می‌کنند. بنابر این با شناخت این دو مهم پای چوبین سخت بی تمکین بود.

برای مثال از قلم جانبدار من مرقوم می‌فرمایند: نویسنده به مناسبت یاد آوری تبعید آیت الله کاشانی بعد از واقعه تیراندازی به شاه... انگشت روی وسیله اجرای حکم... که می‌توانست... حتی هر گروه‌بانی باشد! (ابن بی احترامی‌ها که گروه‌بانی برای دستگیری کاشانی برود را شاه و رزم آرا به خود اجازه نمی‌دادند که شما مجوز می‌دهید) وسیله سرتیپ دفتری از خویشاوندان مصدق بود.

بله جناب آقای پزشک زاد خوشحال باشید که ننوشتم در این روزهای داغ و تب آلود که نفس‌ها از سینه‌ها بیرون نمی‌آمد آقای دکتر مصدق خود را باز نشسته سیاسی نموده بودند تنها آیت الله کاشانی و پس از او حزب توده دو قطب رفیع مبارزه ضد استعماری بودند که می‌بایستی از میان برداشته شوند «که البته وابستگی حزبی آنان به شوروی روشن نشده بود» حزب توده منحل و غیر قانونی اعلام شد و آیت الله کاشانی به فلک الافلاک و بیروت تبعید گردید و اولاد و احبابش بزدان افتادند و مرا که دبیرستانی بودم به جرم فتوکی کردن اعلامیه کاشانی علیه مجلس موسسان شاه به آگاهی بردند ولی همانطور که فرمودید وسیله اجرا می‌تواند انسان باشد یا سرتیپ دفتری که با مشت بکوبد دندانش بشکند و بگوید سید حالامی خواهی شاه را بکشی؟ این وسیله اجرا حتی اجازه نداد که پیرمرد لباس بپوشد و با لباس خواب در ساعت یک بعد از نیمه شب از راه پشت بام او را ربود و تا فلک الافلاک که در سرمای سخت بهمن او را لخت بردند که ذات‌الریه کرد، که شاید از مامور دیگری انتظار نمی‌رفت ولی از فامیل مصدق توقع بود. برای این نوشتم خویشاوند مصدق بود زیرا در آینده می‌آید که در زمان صدارت دکتر مصدق رئیس گمرکات شد و سبب اختلاف

گردید و بعدها هم دودوزه بازی کرد، حکم ریاست شهربانی و حکومت نظامی در ۲۸ مرداد هم از مصدق و هم از زاهدی داشت!!

دکتر صدیقی که وزیر کشور بود در خاطراتش می‌نویسد: مصدق اول شاهنده را رئیس شهربانی کرد و بعد از فرستادن حکم، دوباره دستور میدهد حکم دفتری را صادر کنم و صدیقی می‌نویسد: خائن بود. آن وقت آقای پزشک زاد چون دفتری فامیل مصدق است با این صلابت ایشان را مامور معذور می‌خوانند و به من می‌نویسند: «پداست که تعصب جایی برای موشکافی تاریخی نمی‌گذارد، در نتیجه از آغاز امید خواننده به نویسنده به نومیادی بدل می‌شود و هر چه پیش می‌رود جز تلاش برای تیره کردن چهره مصدق چیزی نمی‌بیند، که البته حکایت تازه‌ای نیست، قلم بدستان آریا مهری بمدت ۲۵ سال در این بابت چیزی فروگذار نکرده‌اند و پس از آنها نویسندگان اسلامی فقاهتی دنباله کار رابه خوبی گرفته‌اند.» بابا گلی به جمالتان عجب مهارتی در عدم تعهد دارید، من که دایی جان ناپلئون نمی‌نویسم. آنچه هست و اتفاق افتاده و دیگران سند داده‌اند نوشته‌ام و هنگامی که از نفت و نهضت ملی می‌نویسم باید از مصدق و کاشانی بنویسم. من که نمیتوانم از رستم و سهراب تعریف کنم. من قصدم تخطئه کسی و بالا بردن کسی نیست، آنهاستخوانشان هم خاک شده است. من اگر سکوت کنم و یا اینکه مانند شما و امثال شما فقط از مصدق رجز بخوانم که اوضاعم از امروز بهتر است. دیروز کتابی به نام قلم و سیاست نوشته مخبر باختر امروز به دستم رسید که متجاوز از پنجاه صفحه به من فحش داده است مطابق فعل بالفعل مانند شما انشاء کرده است، یعنی همه یک منظور دارند که زیر علم مصدق سینه بزنند و خودشان را تطهیر کنند و هنوز هم به قول شما بعد از گذشتن نزدیک نیم قرن با جملات شکیل و انشای جمیل قلم دیگران را بشکنند و شخصیت شان را خورد کنند تا حرفشان تاثیری نداشته باشد.

من دشمن مصدق نیستم من می‌خواهم حقایق را که همه می‌دانند ولی جرات اظهارش را ندارند بیان کنم. من بخاطر اینکه دوستم مدیر علم و جامعه را به مخمصه نیندازم و برایش مانند خودم دشمن تراشم خیلی از مطالب را در لفافه گفتم و فکر کردم که خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، ولی شما موجب می‌شوید که همه چیز را بگویم آنوقت خواهید دید: کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست!.

اگر کسی به زعم شما به وضع اسفباری از نهضت ملی جدا شده است که شخصیتش دیگر ارزش کاوش و جستجوی علل و سببش را ندارد شما اجازه بدهید تا

برای آینده مردم افق گرفته باز شود و بعد از ریزش باران شدید با بحث و انتقاد ابرهای تیره پس برود و خورشید حقیقت جلوه کند و دلها را شاد و مردم را سعادتمند گرداند که در آینده گول نخورند و در دام شعار نیفتند.

در دبستان می خواندیم در دهکده‌ای با سواد می نوشت «مار» و بی سواد می کشید «مار» آن وقت همه گفتند نو راست می گوئی. این مار است نه آنکه او نوشته است از شماست که «نوشته دکتر سالمی از نظر علامت گذاری طوری است که در سراسر مقاله نقل قول‌ها نظر خود ایشان خلط می شود بهر حال تفاوتی نمی کند چون منظور ایشان را می رساند و بعد نمی توانند مدعی شوند که فقط نقل قول کرده اند و اگر خلاف گوئی شده باشد به عهده گریخته است؟ آیا حضرتعالی آقای پزشک زاد و یا دیگران از چیدن صغری و کبری ها نمی خواهند منظورشان را بفهمانند؟ و اما خلط موضوعی که مرقوم فرموده اید «...قانون اجازه تعقیب قوام السلطنه که لایحه آن از طرف دولت به مجلس تقدیم شد به شرح آتی است» در وقایعی که از ۲۷ تیرماه تا سی تیرماه ۱۳۳۱ در تهران و ولایات اتفاق افتاده تحقیقات از آقای احمد قوام مورد لزوم و ضروری است اجازه تعقیب مشارالیه را با تصویب ماده واحده ذیل از مجلس شورای ملی به قید دو فوریت تقاضا می نماید: «مجلس شورای ملی به وزارت دادگستری اجازه می دهد که نسبت به و فایع ۲۷ تا ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ آقای احمد قوام را مورد تعقیب قانونی قرار دهد» خودتان اضافه کرده اید این قانونی است که آقای حسن سالمی معتقدند دولت به منظور بی اثر کردن لایحه مصادره اموال و مجازات قوام از تصویب مجلس گذرانده است و باز هم ادامه می دهید «و چه بسا در این مورد حق با ایشان است. اما این نظر تازگی ندارد...دکتر بقائی این لایحه را یک توطئه برای جلوگیری از مجازات احمد قوام السلطنه دانست و به همین جهت به اتفاق علی زهری تبصره‌ای مبنی بر اینکه این قانون از مصادره اموال قوام رفع اثر نمی کند پیشنهاد کرد ولی مورد تصویب قرار نگرفت.

جناب آقای پزشک زاد پس از گذشت سالها این خاطرات حسن ارسنجانی است نه گفته من که می نویسد «دکتر مصدق چاره‌ای که برای استخلاص قوام اندیشید تقدیم لایحه تعقیب قوام السلطنه بود و باز در جای دیگر می نویسد «لایحه تعقیب و مصادره اموال قوام السلطنه که به تصویب مجلس رسیده بود قرار نبود اجرا شود دکتر مصدق شخصا مایل به انجام این عمل نبود» آقای پزشک زاد:

۱- دکتر بقائی این مطلب را که ارسنجانی سالها بعد فاش می کند در همان جلسه

فهمید و تبصره‌ای که پیشنهاد کرد با وجود اینکه می‌نویسد تصویب نشد قانونی را که دولت به مجلس داده بود از ابهت انداخت و دکتر بقائی به این جهت پیشنهاد خود را پس گرفت چون معاون نخست وزیر و وزیر خارجه آقای دکتر مصدق یعنی آقای کاظمی پشت تریبون مجلس گفت که قانون مصادره را برای امضاء شاه برده‌است بنا بر این تحصیل حاصل بود.

۲ نوشته‌اید: «دولت بارگناه بی قانونی آن قانون مصادره اموال را از دوش آنها برداشته بود می‌بایستی سپاسگذاری می‌کردند زیرا آن قانون که نتیجه احساسات تند آنی بود و بیشتر به احکام شیخ صادق خلخالی دوران مامی مانست یک فاجعه حقوقی و قضائی بود که اجرای آن لکه‌ای سیاه و ماندنی بر پیشانی نهضت ملی ایران باقی می‌گذاشت» ادامه می‌دهید «قانون مصادره اموال قوام اولاً خلاف قانون بود ثانیاً خلاف اصول بنیادی حقوقی بود ثالثاً خلاف انصاف و عدالت بود» آقای پزشک زاد! چرا این کلمات قشنگ همه پسند را در آن روزها حتی خود دکتر مصدق هم نگفتند این قانون در ۱۳ آبان ۱۳۳۱ یعنی بعد از چهار ماه که به لیت و لعل گذرانند و پاسخی به سوالات کمیسیون تحقیق ندادند به مجلس داده شد آن هم با توجه به گفته‌ارسنجانی برای نجات قوام‌السلطنه!؟ (البته ضمن آنکه با توجه به صورت جلسه مذاکرات آن روز مجلس آشکار می‌شود آتش هیجان حسیبی و دیگران برای تصویب آن بیش از اعضای فراکسیون نجات نهضت دکتر بقائی بود)

آیا عدم مجازات مسببین کشتار سی ام تیر ۳۱ لکه ننگ بر دامن کسی نیست؟ و آیا سبب اقدام نظامیان در ۲۸ مرداد نشد!؟ این جملات را من می‌گویم: دکتر مصدق که روز جمعه تعطیل و بعد از نیمه شب از خواب برمی‌خیزد و نامه برای خطیبی می‌نویسد چهار ماه صبر می‌کند آنوقت قانون به مجلس می‌فرستد آن هم برای چندین ده نفر که با خون خودشان به دیوارها نوشتند «یا مرگ یا مصدق» و جناب‌عالی بهتر از من می‌دانید کاری که آن زمانها به دادگتری ایران ارجاع گردد یعنی چه؟ به دکتر مصدق آیت‌الله کاشانی چون هنوز حزب توده با مصدق ائتلاف نکرده بود و مخالف بود گفته بود اگر تصور می‌فرمائید که شاه چوب لای چرختان می‌گذارد کلکش را بکنیم، اینطور پاسخ داد که پشت فرآن مبنی بر وفاداری به شاه نوشته و وسیله یزدان پناه برای او فرستاده و با این تمهید متهم درجه یک را در پناه خود گرفت اگر این کلاه شرعی نبود چرا دکتر مصدق مانند زمان افشار طوس از قانون اختیاراتش استفاده نکرد؟! و کتاب «گذشته چراغ راه آینده» که همفکر جناب‌عالی است می‌نویسد

«نه فقط به بسط آزادیهای دموکراتیک جهت دخالت بیشتر و مؤثر مردم در سرنوشت خود اقدامی نگردید بلکه حکومت نظامی به عنوان سرکوب نهضت مردم برجا ماند فقط بجای سر لشکر علوی مقدم معاون او سر تیب افشارطوس که خود در جنایات سی ام تیر سهمی بسزا داشت به فرمانداری نظامی منصوب شد» و ادامه می دهد «بدین ترتیب فرصت بسیار مناسب و پرارزشی که قیام ملت و خونبهای شهیدان در اختیار دکتر مصدق قرار داده بود در اثر مسامحه و مماشات به عمال ارتجاع بیهوده از دست رفت» و باز می نویسد: «مستشاران امریکائی که بهترین دست افزار سیاست استعماری امریکا بوده و علاوه بر جاسوسی جهت تعلیم متد «امریکائی» فرونشاندن اغتشاشات مردم به ایران آمده بودند به افسران ما می آموختند که برای جلوگیری از اغتشاشات شیوه فرانسوی یعنی تیراندازی به طرف پا و زخمی کردن مردم کهنه شده باید شیوه امریکائی بکار برد و مستقیماً باید مغز و قلب را هدف قرار داد تا مردم بدانند شما شوخی نمی کنید این کارشناسان در ارتش و ژاندارمری باقی ماندند تا زمینه کوتای ۲۸ مرداد را با آگاهی کامل فراهم سازند.» و باز هم می نویسد: «دکتر مصدق و همکارانش لازمه مبارزه ضد استعماری را سازش و مماشات با هیأت حاکمه دانستند و برای حفظ و ادامه این سازش حاضر به تسلیم و گذشت می شدند. اگر از ملاحظه کاری و مدارا نسبت به دربار و هیات حاکمه دست برمی داشت و تنها به نیروی متشکل مردم تکیه میزد و مردم را در جریان توطئه چینی ها و خیانتهای آنها می گذاشت، جنایتکاران را به شدت مجازات می نمود و به آنها امکان نمی داد که با جسارت و وقاحت اعمال ننگین خود را دنبال کنند، بخوبی می توانست جلو آشوب ها، توطئه ها و کودتاها را سد کرده و آخرین ضربه دشمن را از دست او بگیرد.» و باز می نویسد: «در نتیجه با گذشت زمان نه فقط ارتباط حکومت دکتر مصدق با مردم عمیق تر و استوارتر نگردید، بلکه سست تر و ضعیف تر شد و چون مفسد دستگاه حاکمه کم و بیش به صورت سابق باقی ماند و زورگویی ها و اعمال خلاف قانون همچنان ادامه یافت، مردم دچار یاس و نومیدی گردیده روح مبارزه جویانه خود را از دست دادند و بتدریج از میدان مبارزه کناره گیری کردند.» و هنوز توضیح می دهد: «از طرف دیگر با اغماض و پرده پرستی نسبت به توطئه گران اصلی موجب گمراهی مردم شدند. بدین ترتیب سی تشنگی و روش تسلیم آمیز دکتر مصدق منشا اصلی یاس و ناامیدی مردم و پراکندگی نیروهای اصلی دولت ملی گردیده مقدمات شکست نهضت را فراهم ساخت.» اینها را رفقای شما در کتاب «گذشته

چراغ راه آینده است» نوشته‌اند و برای اینکه به زعم شما با منظور من خلط نشود، من می‌نویسم: مسئولیت اساسی متوجه خود دکتر مصدق است و نباید آن را به انکاء عللی عینی توجیه و تبرئه کرد.

قوام السلطنه نوه عمو و خاله زاده مصدق است، یعنی خواهرزاده همسر مصدق، چطور شما تصور می‌کنید که حسن آرسنجانی دروغ گفته است که مصدق نمی‌خواست قوام تعقیب بشود؟ و اکنون برای تبرئه مصدق از مصادره اموال قوام در ضمن چندین دلیل «خلاف انصاف و عدالت بود» را اضافه می‌کنید؟

مردمی که با گلوله کشته شدند مطابق کدام انصاف و عدالت شهید گردیدند؟ مگر با قرآن به سر خاک شهدای سی‌ام تیر رفتن و در وصیت نامه نوشتن که مرا در کنار شهدای سی‌ام تیر دفن کنید دکتر مصدق را از مسئولیتش تبرئه می‌کند؟

تازه آرامگاه شهدای سی‌ام تیر هم به خواهش کاشانی اثر تجار خیر بود و گرنه دولت حتی برای آرامگاه هم کاری نکرد. من می‌گویم اصل اساس سی‌ام تیر فقط و فقط یک تک خال سیاسی بود که دکتر مصدق در مقابل نمایندگان بازی کرد و چون گمان همه ما این بود که در مقابل شاه ایستاده است، آیت‌الله کاشانی رهبری ملت را بدست گرفت جلو دولت قوام ایستاد و در مقابل (هوشدار) غلاظ و شداد قوام السلطنه اعلامیه معروف قوام براندازش را داد.

به ارتش نوشت که به برادران خود تیراندازی نکنند. به دربار نوشت که اگر مدت ۴۸ ساعت دیگر دکتر مصدق به اریکه قدرت بر نگردد، دهانه تیز انقلاب را به جانب دربار زهبری می‌کنم.

کاشانی از حزب توده که تا آن روز علیه نهضت بود با دعوت لنگرانی و خداپنده جداً خواست که در مبارزه شرکت کنند و در مصاحبه در پاسخ سوال مخبر آپادانا که پرسیده بود اگر توده‌ای‌ها بخواهند در این کار شرکت کنند عقیده شما چیست؟ «گفت آنها هم فرزندان من هستند» که مدنها خلیل ملکی به این گفته ایراد داشت مقالات مفصل او را در زندگی سیاسی خلیل ملکی بخوانید کاشانی تنها کسی بود که حکم بازداشتش را قوام صادر کرد.

اما مانور سیاسی مصدق چه بود؟ چون اختیارات شش ماهه از مجلس می‌خواست و با مخالفت شدید بعضی از نمایندگان غیر جبهه ملی و بی طرف‌ها که قدرتی بودند روبرو گردیده بود با این استعفا همان کاری را کرده بود که هنگام تمدید

اختیارات یکساله در نامه‌اش به رئیس مجلس نموده بود یعنی اختیارات را با رأی اعتماد یکی کرده بود.

استعفای دکتر مصدق بی‌خبر از همه کس بود یعنی با این استعفا ملت همه سنگرها: ارتش، شهربانی، رادیو، تبلیغات و همه پست‌های قدرت را از دست داد دکتر مصدق در خاطرات خود از این عمل خود اظهار ندامت کرد که حتی به رأی دادگاه لاهه هم ضرر می‌زد ولی رهبری داهیانه آیت‌الله کاشانی در قیام مردم به پشتیبانی از مصدق سبب پیروزی ملت و رأی مثبت دادگاه لاهه بود و بر عکس گفته شما و همفکران مردم خودجوش نبودند و گرنه در موارد دیگری که رهبری نبود نخروشیدند و حتی مرحوم فروهر هم در مصاحبه با آقای حمید سیف زاده گفته بود سی ام تیر افتخاراتش متعلق به کاشانی و بقائی است آقای پزشک زاد دکتر مصدق چون خود می‌دانست بازی سیاسی کرده است آنطور که دیگران جوش می‌زدند او نمی‌خواست کاری بکند و گرنه بجای یک وزیر جنگ، سه امیر ارتش را برای این کار از شاه به راهنمایی نمی‌طلبید برای فرار از مجازات مقصرین سی تیر سرلشگر وثوق را که باز هم می‌گویم فامیلش بود به معاونت همان وزارت مهم نمی‌گمارد و اگر آنچه شما می‌گویند درست بود از بقائی و یارانش می‌خواست که ساکت باشند. آنوقت میدیدیم کی بود که اطاعت نکند روزی که قوام از کار افتاد مصدق به بقائی می‌گوید قوام می‌خواهد فرار کند ما با این حرف اغفال شده به مهرآباد رفتیم نزدیکی‌های صبح رئیس شهربانی گفت هیچ خبری نیست برگردیم و مصدق با این عمل که در شهر مواظب و مزاحم نباشیم دکتر بقائی را دنبال نخود سیاه فرستاده بود آقای ناصر فرهادپور می‌گوید: «خانم دکتر مصدق قبلاً به قوام السلطنه خبر می‌دهد که به فرودگاه نرود».

خانم دکتر مصدق عصری به ملاقات قوام السلطنه که در آن موقع در خانه معتمد السلطنه (برادر خود) بوده است می‌رود (یعنی به دیدار خواهرزاده خود) و اظهار می‌دارد که آقای مصدق پیغام داده است که از این وضعی که پیش آمده است بسیار متاثرند، قوام السلطنه با لهجه مخصوص خود می‌گوید «اگر برای من بد شده است برای شما که خوب شده است» آن وقت شما آقای پزشک زاد می‌نویسید:

خون شهدای قیام ۳۰ تیر با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پایمال شد ولی در این باب اقدام مصدق که در جهت احترام به قانون و اصول و اخلاق بوده نه تنها قابل سرزنش نیست که شایسته تحسین است.؟

من این گفته شما را تفسیر نمی‌کنم چون می‌ترسم که از رعایت ادب و نزاکت عاجز گردم ولی آیا میتوان آنقدر مجذوب بود که به روح پاک شهیدان وطن توهین کرد؟ آقای پزشک زاد بالاخره به جان مطلب می‌رسند و مرقوم می‌فرمایند «واقعه قتل افشار طوس رئیس شهربانی دولت مصدق را پیش می‌کشند و به طوری که دیدیم بین آن وقانون مصادره اموال قوام رابطه عینی برقرار میکنند» و در ادامه اضافه نموده‌اید:

از هذیاناتی... در دهان فرد معقول درست گفتاری مثل دکتر صدیقی گذاشته شده می‌گذریم و از حسین خطیبی و آقای دکتر سالمی می‌پذیریم که دکتر محمد مصدق نخست وزیر آنقدر خام و ساده لوح بوده که در منگنه استعمار و با وجود مخالفینی چون محمد رضا شاه و اعوان و انصارش، آیت الله کاشانی دکتر بقائی میراشرافی و غیره چنین سندی به دست شخصی که به اتهام ربودن رئیس شهربانی اش بازداشت شده می‌دهد و دشمنانش که در این چهل پنجاه سال به فکر استفاده از وجود این سند و آن لایحه قانونی که در گاو صندوق مجلس ضبط است نیفتاده‌اند و این فرصت را برای آقای دکتر سالمی گذاشته‌اند که وجود آنها را در گاو صندوق مجلس افشا کند».

من از اینکه مخالفی چون آیت الله کاشانی را در ردیف شاه و میر اشرافی آورده‌اید، شما را بخاطر عصبانیت‌تان چون به عنوان طیب علت آن را می‌دانم می‌بخشم، شما را به پرونده بازجویی دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق حواله می‌کنم که بخوانید و ببینید، ولی آیا واقعا نمیدانید یا مردم را جاهل می‌دانید؟ ضمن اینکه صورت مجلس این گزارش در کتاب حافظه تاریخ نوشته آقای سیف زاده سالها قبل نوشته شده است.

اگر من هذیان می‌گویم به خود دکتر صدیقی که ملاقاتش را با خطیبی اقرار کرده چه می‌گوئید؟ خودش را هم قبول ندارید؟ یا لابد او را مجنون می‌دانید بعد ادعا می‌کنید که دکتر مصدق چنین سندی نداده است. دلم می‌خواست قیافه متعجب و منائر شما را وقتی این سند را که با خط دکتر مصدق و تاریخ روز جمعه ده شب دارد را در صفحات این روزنامه که برای تمرین دموکراسی و راه یافتن به جامعه مدنی قیام کرده است ملاحظه می‌کنید میدیدم و به چشمهایتان نگاه می‌کردم آیا آثار معذرت از من در آن مشاهده می‌شود؟

«تاریخ چهارم اردیبهشت ۱۳۳۲ چون ساعت ده بعد از ظهر و روز جمعه تعطیل است این نامه شماره ندارد. نخست وزیر - آقای حسین خطیبی در این روز

یک لایحه قانونی به امضای اینجانب رسید که چند مرتبه هم در رادیو برای استحضار عموم خوانده شد مبنی بر اینکه هر کس تیمسار سر تیپ افشار طوس را در حال حیات تسلیم قوای انتظامی کند یا در اختیار و دسترس قوای مزبور بگذارد و یا محل اختفای او را به طوری که قوای انتظامی بتوانند از عهده استخلاص وی بر آیند اعلام کند از هر گونه مجازاتی که طبق قانون متوجه او بشود معاف خواهد بود.

بنابر این مقتضی است از این لایحه قانونی هر چه زودتر استفاده نموده و خود را مشمول مقررات آن بدارید و اطلاعات لازمه و کافیه راجع به اشخاص و سایر کیفیات مربوطه به این واقعه را در دسترس قوای انتظامی بگذارید. دکتر محمد مصدق « ولی آقای پزشک زاد زیاد ناراحت نشوید. این نامه آن نامه‌ای نیست که من ادعا میکنم در صندوق نسوز مجلس موجود است و هیچ نمی‌گویم آقای دکتر مصدق این تندی و تیزی را از کجا آوردند که ساعت ده شب به یک متهم ردیف یک در زندان به وسیله وزیر کشورش نامه برساند ولی در قضیه سی ام تیر سی و یک آن همه مماشانات نماید و از اختیارات قانونی اش استفاده نکند! هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست.

اما آنچه در صندوق نسوز مجلس است همان نامه‌ای است که من نوشتم تکان دهنده است باید بنویسم جاناسخن از زبان ما می‌گوئی؟ خودتان با آب و تاب و مفصل شرح داده‌اید که چگونه دکتر مصدق قتل افشار طوس را دو روز زودتر در نامه بخشایش خطیبی می‌نویسد.

این نشانه آنست که افشار طوس را فوری کشته‌اند و مصدق میدانست و با خواهش خطیبی که باید بخشایش فقط بنام خودش باشد می‌نویسد و آن کاغذ سند است، سندی معتبر و تکان دهنده و شما می‌نویسید:

« جاعل ماده واحده بخشایش سوابق حسین خطیبی در قتل افشار طوس دو روز پیش از کشف قتل که احتمالاً چیزی از ماده واحده مصوب چهار اردیبهشت شنیده نه تنها به خود زحمت مراجعه به آن را برای جفظ ظاهر هم شده نداده که حتی دقت در تطبیق تاریخ‌ها را آنقدر ضروری ندیده که قاتل را قبل از وقوع قتل نبخشد!

و باز هم مرقوم می‌فرمائید: پریشان‌گوئی حدی دارد و باز هم اظهار می‌فرمائید: بهر حال استناد به این جعل ناشیانه و شهادت در این که متن آن در گاو صندوق مجلس ضبط است مسؤلیت اخلاقی خطیری است که آقای دکتر حسن سالمی بعهده می‌گیرند».

آری آقای پزشک زاد محترم من مسؤلیت را به عهده می‌گیرم ولی نمی‌توانم

تصور کنم نویسنده به این زبردستی آنقدر ناآگاه باشد و فقط باانشای سلیس و قصد تطهیر خودش دیگران را پریشان گو بخواند.

و این هم برای استحضار جنابعالی که در آینده لغزشی در مدافعات تان از ندانم کاری سرزندگی صورت جلسه مجلس:

«مجلس شورای ملی» رونوشت پرونده مربوط به قتل مرحوم سرلشکر افشار طوس که در کمیسیون دادگستری با اصل آن تطبیق شده و یک پاکت حاوی ۹۷ (نود و هفت صفحه) صورت مذاکرات جلسات کمیسیون دادگستری و دو برگ صورت سوالات و یک برگ تقاضای آقای دکتر بقائی مبتنی اخذ روزنامه شماره ۹۱۸-۳۲ر۲۱۲-۳۲ روزنامه شاهد و چهل و شش برگ خلاصه پرونده قتل مرحوم سرلشکر افشار طوس و نامه‌های وزارت دادگستری و مکاتبات اداری کمیسیون دادگستری در تاریخ ۳۲ر۴ر۲۹ با حضور جناب آقای میلانی و آقای ویژه رئیس اداره کمیسیونها در صندوق نسوز کاربردازی مجلس شورای ملی گذارده شد کارتن پرونده و پاکت حاوی اوراق فوق الذکر لاک و مهر شده به مهر جناب آقای میلانی است.

توضیح آنکه کلید صندوق فوق (چهار عدد) را آقای ویژه رئیس بازرسی تسلیم جناب آقای میلانی نمودند و رسید دریافت داشتند سید ابراهیم میلانی - ویژه - صفاکیش ۳۲/۴/۲۹. ملاحظه می‌فرمائید؟ به زعم شما و مسخره نمودن من «که این فرصت را برای آقای دکتر سالمی گذاشته‌اند که وجود آنها را در گاو صندوق مجلس افشاکنند» حقایقی است که شما از آن اطلاع ندارید یا نمی‌خواهید داشته باشید گفت: شیخاتو هر آنچه گویی هستم آیا تو هر آنچه می‌نمائی هستی؟!؟

جناب پزشک زاد از خواندن خسته نشوید هنوز در اول و صفیم صندوق نسوز چهار کلید دارد دکتر بقائی در لندن به من گفت که نهضت آزادی‌ها دنبال این هستند که کلیدها را پیدا کنند در این گاو صندوق توبه نامه باب که در زمان امیرکبیر نوشته شده موجود است قلم و دوات رضاشاه و چیزهای دیگر هست از دکتر بقائی پرسیدم چرا منتشر نمی‌کنید گفت سی سال بعد از مرگم اجازه داده‌ام و اما چرا قضیه افشار طوس لاینحل ماند استاد عزیزم آقای سیف زاده کرم کردند و از کتابی که در دست انتشار دارند مطالبی فرستاده‌اند که برایتان نقل میکنم:

۱ - دکتر مصدق در بازرسی اقرار نموده است نخواستم قوام را درسی تیر تعقیب نمایم و در نوشته‌های بزرگمهر هست آیا باز هم قبول نمی‌کنید؟

۲ - دلیل شکنجه منهمین به قتل افشار طوس اظهارات لطفی وزیر دادگستری
مصدق در حضور دکتر مصدق است «بدتر از همه توهینی بود که اخیراً راجع به نامه
رئیس مجلس (دکتر معظمی) به من کرد شرح قضیه این است آقای دکتر معظمی نامه به
من نوشت که برای روز استیضاح پرونده زجر و شکنجه مامورین نسبت به متهمین قتل
افشار طوس لازم است پرونده را بفرستید من نامه را پیش ایشان بردم تغییر فوق العاده کرد
که نامه را بگذارید کنار فردا هم وزراء نباید به مجلس بروند بنده دیدم این دستور صحیح
نیست فردا رفتیم به مجلس که به آقای معظمی بگویم آقای نخست وزیر پرونده را
نمی دهد» آقای پزشک زاد من این مطالب را با عقیده خودم خلط نمی کنم شما به تاریخ
پاسخ بدهید که چرا آقای دکتر مصدق پرونده را ندادند با وجود اینکه این مطالب جلوی
روی خود دکتر مصدق گفته شده است چرا مجلس را با وجود اینکه بقائی و زهری
حاضر بودند استعفاء داده و خود را تحویل زندان بدهند با رفراندوم غیر قانونی و تقلب
بستند و پاسخ استیضاح را ندادند و از همه بالاتر در روز ۲۸ مرداد با سکوت مرگبار مردم
را تحویل کودتا دادند و با زاهدی ربوبوسی کرده و بیش از یک ساعت خلوت کردند.
آقای پزشک زاد من نمی خواهم مته به خشخاش بگذارم و مطالبی را که شما ایراد گرفتید
جزئی نوشته بودم که سرخ به دست پژوهشگران و حق طلبان و روشنفکران بدهم حالا
که شما خواستید مفصل تر نوشتم اگر باز هم راضی نیستید که حسابی مثنوی هفتاد من
کاغذی بنویسم ولی در خانه اگر کس است یک حرف بس است اگر به قول شما کینه
جوئی و قبول نکردن حرف حساب و مدارک باشد و مرغ فقط یک پاداشته باشد به قول
خودتان محرک پرتوانی است که حد و مرز و مسؤلیت نمی شناسد و من می گویم عشق
چشم عقل را کور می کند و گرنه برای گفتن کافی هست و ملاحظه می فرمائید که منظور
من مصدق کوبی نبود و از مدارک بسیار هنوز استفاده نکرده ام تاکنون فقط پاسخگر
بوده ام افتادگی ما زاده بی بال و پری، نیست، ما نیز اگر پای دهد صاحب دستیم، امیدوارم
شما قلم بدستان اجازه بدهید تا مردم آگاه شوند و هر چند صباحی خون عزیز و پاک
شان را پای علمی فدا نکنند که باز هم نیمه راه تنها گذارده شوند و همه فداکاریها و
جانبازیها و اعتمادشان بر باد فنا رود، بگذارید از اول کار با بصیرت و آگاهی نه با شعار
وانشاء مردم راهشان را بیابند و از ناگواریهای اعصار جان نیمه خود را بدر برند و فرزندان
ما بهتر از ما زندگی کنند، دست شما را می فشارم

دکتر حسن سالمی

سیاست و معمای دکتر بقایی

علی اصغر حاج سید جوادی - پاریس

دفاع از دکتر بقائی و کاشانی در ارتباط با دکتر مصدق، حق کسانی است که به علل پیوندهای سببی و نسبی با آن دو شادروان، به خود اجازه می دهند که چشم حقیقت بر همه شواهد تاریخی، اعم از منابع داخلی و خارجی و کتبی و شفاهی ببوشند و حوادث تاریخی و مقدمات و مؤخرات آن را بدون مراجعه به اسناد و مدارک، به نفع خویشان و وابستگان خود تفسیر و توجیه کنند. این بحثی است که گشودن آن فعلاً در نیت راقم این سطور نیست، اما من در اینجا نگرشی کلی و مختصر بر روانشناسی دکتر بقایی و معمای وجود سرگشته او در برهوت عالم سیاست است.

من هیچگاه به کسانی که در گذشته با دکتر بقایی و فراز و فرود زنایگی اجتماعی او انس و الفتی و یا از دور و نزدیک از او شناختی داشته باشند برنخورده‌ام که از خود و یا دیگران پرسیده باشند که: راستی دکتر بقایی چرا پا به میدان سیاست گذاشت؟ مقصود او از ورود به دنیای سیاست چه بود؟ سیاست برای او وسیله رسیدن به چه هدفی بود؟ و سرانجام او اصلاً از سیاست چه می فهمید؟ نگاه او به سیاست چگونه بود؟ نگاه افلاطونی یا ارسطویی یا فازیایی و خواجه نظام الملکی، یا شرعی و یا عرفی، یا قرون وسطایی، یا روشنگری، نگاه مشروطه سلطنتی یا مشروطه جمهوری؟ بهر حال همه این پرسشها، خود در آن پرسش اول ادغام می شود که دکتر بقایی چرا پا به میدان سیاست گذاشت؟ و به همین اعتبار و به اعتبار اینکه او مردی فرهیخته و دانشگاهی بود، و طبعاً می بایست در نظر و عمل، به فلسفه‌ای خاص در اندیشه و فریافت خود از سیاست و سیاستمداری ناائل شده باشد.

می‌گویند: جوهر فلسفه سیاسی، مسئله ماهیت و تنظیم قدرت است و جوهر تاریخ سیاسی، مسئله بکار بستن قدرت است.

به نظر من فلسفه سیاسی دکتر بقایی را باید در ذات خصلت و سرشت او در استفاده از قدرت برای براندازی خلاصه کرد. در طبیعت دکتر بقایی نیرو و انرژی سهمگینی برای تخریب و یا مطرح شدن از راه بکار بستن قدرت در جهت مخالف وجود داشت، این نیرو در صحنه جامعه آزاد شده از استبداد رضاشاهی پس از شهریور ۱۳۲۰ موفع مناسبی برای جلوه‌گری و تاخت و تاز در میدان سیاست به دست آورده بود. در ... به ضرورت به چندین خصوصیت استثنایی اخلاقی او اشاره کنیم. دکتر بقایی

در گفتار صریح و در کردار شجاع و متهور بود. او به مال و منال دنیا علاقه نداشت و به جاه و مقام نه همانگونه ^{می} نگریست که در مذهب مختار سیاست بازان آن دوران نظیر همه دورانهای تاریخ استبدادی جامعه ما رایج و معمول بود. به این علت در جریان مطرح شدن مسئله نفت در دولت‌های ساعد و حکیم الملک و رزم آرا و قبل از تشکیل دولت دکتر مصدق، او در مجلس شورای ملی یکه تاز و پهلوان بی رقیب بود. آنچه را که باندهای محافظه کار و طرفدار سیاست انگلیس در مجلس و دولت‌ها می‌خواستند در مجلس به سود بیگانه و در جهت حفظ مواضع و امتیازهای خود بسازند، او با شجاعت و صراحت و رک گویی خراب می‌کرد و از این جهت اگر به روزنامه‌های آن روزگار رجوع کنیم اسم دکتر بقایی و گفتار و کردار او را در مجلس در صدر اخبار روز می‌بینیم. از این رهگذر، دکتر بقایی نوشته عظیمی از محبوبیت و توجه در افکار عمومی کشور بدست آورده بود در همین روزگار بود که جهت مشترک مبارزه با بیگانه و با دشمنان محافظه کار و مرجع داخلی آن مخصوصاً در مجلس شورای ملی، دکتر بقایی را با دکتر مصدق در یک میر قرارداد و این همکاری تا تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت و تشکیل دولت قانونی و ملی دکتر مصدق و جبهه ملی ادامه یافت تشکیل دولت دکتر مصدق و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت یک مرحله از مبارزه و در نتیجه یک شیوه از مبارزه، مخصوصاً در مجلس شورای ملی سپری شده بود.

عناصر تازه نفسی از درون جبهه ملیون آزادیخواه به عنوان کارشناسان و تکنوکرات‌های درجه اول حقوقی و فنی و اداری به عضویت کابینه درآمدند و با در کار انتقال مدیریت تشکیلات نفت جنوب از انگلیسی‌ها به دست کارشناسان ایرانی دعوت به کار شده بودند. دکتر صدیقی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، مهندس حسیبی، مهندس بازرگان، دکتر معظمی، مهندس معظمی، مهندس حق شناس از آن جمله بودند. دکتر بقایی همچنان در مجلس شورا بود اما دولت، دیگر دولت خودی‌ها یا دولت جبهه ملی بود. او طبعاً در برابر دولت خودی، چاره‌ای جز مهار زدن بر نفس برحاسنگر و طبیعت ستیزه جوی خود نداشت و از این گذشته دولت ملی دکتر مصدق کار مهمتر و اساسی‌تری در پیش داشت و آن رودررویی مستقیم با مسائل دشوار مقابله با مانورهای انگلیسی‌ها در خارج و تلاش برای حل مسائل بفرنج تخلیه کارشناسان انگلیسی و مذاکرات و چانه زدن بر سر غرامت و رجوع به دادگاه بین‌المللی لاهه و سازمان ملل و شورای امنیت بود. به این ترتیب اگر به روزنامه‌های آن روزگار مراجعه کنیم می‌بینیم که

پس از تشکیل دولت مصدق و گشوده شدن جبهه تازه‌ای مسائل فنی و حقوقی و اداری و مالی بین انگلیس و ایران در متن دولت و خارج از حوزه مجلس، اسم دکتر بفایی و اخبار مربوط به مبارزه او در مجلس در صفحات جراید کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. دیگر دولت، دولت دکتر مصدق و جبهه ملی است، نه دولت ساعد و رزم‌آرا و حکیم‌الملک و منصور الملک. دولت دکتر مصدق بود با دو ماده برنامه؛ اعاده حقوق ملت ایران و لغو امتیاز بیگانه و اصلاح قانون انتخابات. در این دو ماده، درمان دو مرض صعب‌العلاج تاریخی کشور ایران و ملت ایران پیش‌بینی شده بود؛ یعنی رهایی از یوغ استعمار بیگانگان و هموار کردن راه مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود. از این پس تمام هم و غم دکتر مصدق و دولت او در فراهم کردن زمینه تحقق این دو هدف و یکی پس از دیگری، مصروف می‌شد. اما دکتر مصدق و دولت او در این تلاش، به نبرد در سه جبهه نیرومند مجبور شده بودند.

جبهه اول - دربار محمد رضا شاه و بزرگ مالکان و مخالفان اصلاحات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و وابستگان ساخته شده به سیاست انگلیس در مجلس و در سنا و قشر محافظه‌کار و ضد تجدد مذهبی.

جبهه دوم - سیاست استعماری انگلیس و سپس امریکا و شرکتهای بزرگ نفتی.

جبهه سوم - رهبری حزب توده به **بهرت** از سیاست جمهوری سوسیالیستی شوروی که هیچگونه تمایلی به ایجاد یک دولت مستقل و دموکرات و حاکم بر سرنوشت خویش در جوار مرزهای جمهوریهای خودساخته آسیایی و قفقاز نداشت. گذشته از آن که به قول خروشچف، شوروی نیازی به واژگون کردن رژیم ایران ندارد، بلکه ایران سیبی است که پس از رسیدن، خود بخود به دامان شوروی خواهد افتاد. در واقع حزب توده پرچم شعار جنگ سرد شوروی بر ضد امریکا را حمل می‌کرد و گرنه راه دکتر مصدق چیزی جز مبارزه با استعمار و استبداد نبود. همه آگاهان و اسناد و مدارک شهادت می‌دهند که جبهه ملی، یک سازمان متشکل و منسجم و متکی به احزاب و شبکه‌های تشکیلاتی منظم در کشور و مستقر در پایگاههای اجتماعی سازمان یافته و رهبری شده نبود. دولت مصدق از سوئی با آگاهی از مسئولیت خود در تلاش پانان دادن به مسائل سیاسی و فنی و اداری و مالی مربوط به اجرای مقررات ملی شدن صنعت نفت و رودررو شدن با محاصره اقتصادی و دریایی انگلیس و مشکلات اقتصادی بود و از سوی دیگر، با دشمنی و خصومت آشکار و پنهان سه حریف نیرومند و متشکل و

سازمان یافته‌ای بود که برای درهم شکستن اساس جنبش آزادیخواهی ایران از سه جبهه و در حرکت به سوی یک هدف مشترک یعنی فلج کردن و سرانجام سرنگون کردن دولت دکتر مصدق در حال توطئه چینی و تخریب و اساعه اکاذیب و تحریف واقعیت‌ها و خرابکاری و ناامید کردن و سرخورده کردن مردم بودند. خوب در چنین وضعی که هیچ مورخ و هیچ سندی و مدرکی نمی‌تواند واقعیت وجودی آن را در صحنه سیاسی آن دوران ایران انکار کند، باید پرسیم که دکتر بقایی پهلوان نام آور ما در کدام جبهه بود؟

قبل از پرداختن به این پرسش این واقعیت را بگوئیم که دکتر بقایی در تشکیل دولت دکتر مصدق طبعاً طالب یک مقام وزارتی نبود، زیرا هیچ سندی و شاهده‌ی دست نداریم که دکتر بقایی در طلب وزارت بوده باشد و دکتر مصدق از او دریغ کرده باشد. در این جا یکی از گره‌گاه‌های روانشناسی دکتر بقایی برای ما نمودار می‌شود. طبع ماجراجو و طبیعت حادثه طلب و ناآرام دکتر بقایی طالب یک وزارت و نشستن در پشت میز وزارت و سر و کله زدن با پرونده‌ها و نشستن در کمیسیونها و استماع گزارش‌های اداری و تصمیم‌گیری‌های محدود به حوزه یک سازمان و صرف چند ساعت تکراری و یکنواخت در یک اتاق رسمی و با تشریفات خشک اداری نبود. دکتر بقایی طبعی سرکش و روحی ناآرام و لجام کسیخته داشت که در هیچ قالبی از مسئولیتهای محدود قانونی و اداری نمی‌گنجید، میدان او صحنه باز کوچه و خیابان و یا تریبون مجلس شورای ملی و جهت حرکت او حمله و پرخاشگری و ستیزه جویی و کشتی تن به تن در صحنه‌هایی مملو از تماشاچی بود. از این نظر او در تناقضی بحث انگیز گرفتار بود. او در سیاست به (ترانس آندانس) متمایل بود. اما در انتخاب وسیله، جز تمایل به یوپولیسیم و چپ‌گرایی راه دیگری نمی‌شناخت. از این رو او در آن معرکه مرگ و حیات نهضت بجات بخشی که ملت ایران درگیر شده بود در درون تناقض افتاد. دکتر بقایی در وسوسه بدست آوردن در حدود یک وزارت نبود تا در کنار سایر همکاران خود در جلسات وزرای کابینه بنشیند و ریاست و رهبری دکتر مصدق را پذیرا باشد، او در مجلس شورای ملی نیز نمی‌توانست نقش مخالفت دولت ملی را که خود از همگامان اولین آن بود بازی کند. و اما او نمی‌توانست روی خوی مهارناپذیر درونی خود نیز مهر سکوت و خاموشی بزند. و آنجا که در برابر دکتر مصدق توان رسیدن به پله آخر رهبری را نداشت خود را با واقعیت موجود، یعنی آگاهی از حمله دشمن از سه جبهه و سرکوب و منکوب قطعی نهضت آزادیخواهی ملت ایران جلوگیری کند و به جای پیوستن به جبهه اول و دروازه

یعنی به جبهه دربار و جبهه انگلیس و مخالفین، دو راه را انتخاب کند:

نقش همگامی با دکتر مصدق و دولت او و نهضت ملی، صریح و آشکار در جبهه مبارزه با دشمنان نهضت ملی، در این موضع نقش شجاعانه و قدرت و وزنه سنگین او در برابری با دشمنان هر سه جبهه نام برده می‌توانست تأثیر سرنوشت‌سازی در خنثی کردن توطئه دشمنان ایجاد کند این راهی بود که خلیل ملکی و یاران او در جدائی درونی حزب زحمتکشان ملت ایران برای همراهی و هم‌گامی دکتر بقائی تا سرحد التماس و استغاثه مطرح پیش رفت او می‌توانست با تکیه به دانش درخشان و روشن‌ملکی و باری جوانان و هواداران سوسیالیسم غیربلشویکی زمینه تجلی یک پیش‌رفت سریع برای آینده جبهه آزادیخواهی و دموکراتیک رآلیستی را برای خود و حزب خود تأمین کند اما او به این گرایش تجدد خواهی و اصلاح‌طلبی جواب منفی داد و حتی به گروهی از جناحها و اطرافیان قلچماق خود دستور داد جوانان دانشگاهی و کادرهای روشنفکری را به ضرب چوب و چماق از ساختمان حزب اخراج کنند. یک نمونه از خصلت روانشناختی دکتر بقایی را می‌توان در همین گونه رفتار او با قشر روشنفکر و فرهیخته‌ای که همگام او در حزب زحمتکشان بودند با شیوه‌ای که او در مخالفت با دکتر مصدق و نهضت ملی در پیش گرفته بود، موافقت نداشتند، مشاهده کرد.

دوم انتخاب و اتخاذ یک راه سوم مبارزه جدای از دکتر مصدق با دشمنان جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی ملت ایران، دکتر بقایی می‌توانست آنچه را که در شیوه و راه مبارزه با دشمنان بر دکتر مصدق و دولت او خرده می‌گرفت با دلایل اسناد و مدارک طی اعلامیه‌ای به اطلاع ملت ایران برساند و راه مستقل و جدای خود را از دولت دکتر مصدق برای مبارزه با توطئه‌های دربار و انگلیس و امریکا و حزب توده به مردم ارائه دهد و از آنها تقاضای پشتیبانی و حمایت کند؛ در این صورت می‌توانست به عنوان یک سازمان مستقل و آزادیخواه با حفظ مواضع اختلاف خود با دولت دکتر مصدق، نه این که به خصومت با آن برنخیزد، بلکه در یک خط ائتلاف و همکاری مشترک قرار گیرد.

اما دکتر بقایی متأسفانه هیچ یک از آن دو راه را برنگزید، بلکه با بهانه‌گیری در مسئله حادثه سی تیر و خودداری دولت دکتر مصدق از مصادره اموال قوام السلطنه راه سوم را در پیش گرفت و علناً به اردوی دشمنان پیوست. اگر او در عرصه شرایط روز و تغییر و تحول در موضوع و شیوه مبارزه قبل از ملی شدن صنعت نفت و پس از ملی شدن و تبدیل دولتهای غیر ملی ساعد و رزم آرا و غیره به دولت ملی دکتر مصدق نتوانست به

رهبری بی چون و چرای نهضت آزادی بخش ملی برسد گناه از دکتر مصدق نبود. اما اگر فرض کنیم که بنا به ادعای دکتر بقایی، دکتر مصدق در شیوه رهبری جنبش و اداره بحران سیاسی مملکت و کیفیت مقابله با دشمنان داخلی و خارجی، دچار اشتباه و خطا شده بود، آباراه مقابله با خطاهای دکتر مصدق به نفع جنبش، مذاکره با دکتر مصدق و دولت او یعنی یاران سابق خود دکتر بقایی بود، یا راه مقابله با خطاهای دکتر مصدق، رجوع مستدل و متکی به دلایل و مدارک به افکار عمومی ملت ایران بود، یا پشت کردن به دولت دکتر مصدق و پیوستن به اردوی دشمن؟ آیا صرف ارتکاب اشتباه و خطا از سوی دکتر مصدق می تواند همگامی با دشمنانی که با سقوط دولت دکتر مصدق هدفی جز سرکوب جنبش و پایمال کردن حقوق ملت ایران و برقراری بیست و پنج سال حکومت خودکامه پهلوی را نداشتند توجیه کند؟

اما انصاف باید داد که دکتر بقایی پس از سقوط دولت دکتر مصدق و برقراری حاکمیت کنسرسیوم نفت و تحکیم قدر قدرتی محمد رضا شاه نیز به زندان و تبعید و محاکمه گرفتار شد. در این جا نیز بار دیگر به یکی از معماهای روان شناختی دکتر بقایی می‌رسیم، زیرا همانطور که در آغاز این نوشته‌ها گفتیم دکتر بقایی در میدان سیاست نه طالب ثروت بود که هیچگاه در راه آن تلاش نکرد. او تا جایی که من اطلاع دارم در این راه طبعی مستغنی و بی‌نیاز داشت، و نه طالب مقام بود. از مقوله یک وزارت یا سفارت و بایک کرسی از دو بیست سیصد کرسی نمایندگی مجلس شورا بدون فرصت تاخت و تاز و کرب و فریب که در جهت ارضای این گونه خود خواهی‌ها، مانع و رادعی در پیش نداشت، می‌دانیم که در نظامهای خودکامه و جوامع بسته استبدادی کسانی پای در رکاب سیاست می‌گذارند که به قول مستوفی الممالک هم آجیل بگیر باشند و هم آجیل بده، هم به پول و ثروت برسند و هم به مقام و مرتبه. و این کسان طبعاً به مرور و به تدریج در راه رسیدن به این دو و از دست ندادن این دو، همه اصول اخلاقی خود را اعم از شجاعت و صراحت و راستی و تقوی و نوع دوستی و بی‌نیازی معنوی و مادی از دست می‌دهند و به قول شاعر در برابر ضمناً، ظالم و بدخواه می‌شوند و در برابر ظالم و بدخواه چاکر و بنده می‌گردند. کارنامه روز و روزگار دکتر بقایی نشان می‌دهد که از زمره این جانوران آدم نما نبود. نه بدنیال ثروت بود و نه بدنیال مقام از آن گونه که آئین نامه نامردی و نامردمی در سراسر تاریخ پر از شقاوت ما به اجرا رسانده است. او هنگامی که کار مبارزه مردم به خاطر اهرمهای پر قدرت و دشمنان بر سر دوراهی سرنوشت رسیده بود، نه اینکه از

عرصه مبارزه در کنار مردم پا پس کشید، بلکه به یاری دشمنان مردم شتافت، (کودتای ۲۸ مرداد) و ۲۵ سال در کنار استبداد مطلقه محمد رضا شاه به خاموشی و سکوت گذراند و هنگامی که بار دیگر مردم به عرصه انقلاب و واژگونی استبداد پهلوی کشیده شده‌اند پا به میدان علنی مبارزه در کنار مردم نگذاشت. با اینکه خود طبق آخرین سخنان خود در جمع یاران، به مخالفت با حکومت ولایت مطلقه سخن گفت اما افرادی از هراخواهان او نظیر حسن آیت در مجلس خبرگان پیشگام طرح ولایت فقیه شدند و در مجلس شورای اسلامی پیشکسوت سرکوب مخالفان و آزادی خواهان از آب درآمدند و خرد نیز چنانچه می‌دانیم با سرانجامی بس فجیع و نامردانه همراه با مستی اتهام و نسبت‌های سخیف و دروغ در چنگال دژخیمان رژیم: به قتل رسید. هنگامی که در تظاهرات رو به گسترش نسل جوان و دانشجویان دانشگاه‌های ایران بار دیگر فریاد زنده باد مصدق اوج می‌گیرد، من همچنان از خود می‌پرسم، راستی دکتر بقایی برای چه پا به میدان سیاست گذاشت؟ او از سیاست عموماً و در ارتباط با تاریخ معاصر مردم و وطن خود خصوصاً چه می‌فهمید؟ او از سیاست به عنوان وسیله برای رسیدن به چه هدفی استفاده می‌کرد؟ ایکاش استعداد او در سازندگی، به اندازه استعداد او در ویرانگری بود.

اگر بخواهید به ساده‌ترین وجه معمای دکتر بقایی و درگیری‌های روان‌شناختی او را با خویشتن خویش مورد بررسی قرار دهیم باید بگوئیم که در رژیم‌های خودکامه که سلطان در بالای قانون و در فراز قانون حکومت می‌کند، کسانی که در سیاست چشم به جلو دارند، همراه صعود از پله‌های قدرت خواه ناخواه به فساد مالی آلوده می‌شوند و یا در حداکثر مسامحه، اگر خود دست به یغما نزنند که خود از نوادر است، اما به ناچار باید چشم از فساد بالادست‌ها و زیر دستان خود بپوشانند، زیرا قدرت و ثروت در جوامع استبداد زده دو روی یک سکه هستند. در این صورت سازشکاری و توطئه‌گری و حسادت و عداوت و کارشکنی و چاپلوسی و دو بهم زنی و جاسوسی و نارو زدن و نان به نرخ روز خوردن از لوازم و ضروریات حضور و دوام در عرصه سیاست است. و کسانی هستند که به سائقه سرشت و طبیعت ذاتی خود از آلوده شدن به سیاست به این صورت پرهیز می‌کنند و یا با احراز مقاماتی در مراحل سیاست بدون آلوده شدن، خود را به صورت آلت فعل قدرت‌مندان در می‌آورند. و اما کسانی هستند که با قبول مسئولیت برای دفاع از اصول اخلاقی خود در حوزه اختیارات خویش پیه همه عواقب و آثار این «شع‌گیری زابر تن خود می‌مالند. آنچه درباره این گونه افراد میتوان گفت، حکایت

خطاها و اشتباهات آنها نیست که هر انسانی جایز الخطاست، بلکه حد تحمل و طاقت و پایداری آنها در دفاع از اصولی است که به پایبندی آن در مراحل مختلف خدمات اجتماعی و سیاسی خود در این صحنه اجتماع شهره هستند، انصاف را در این زمینه مقایسه بین دکتر مصدق و دکتر بقایی قیاس مع الفارق است، شمارش سرانگشتی مسئولیت‌های سیاسی و اداری این دو، از مرن‌های و پایداری آنها در سمت‌هایی که بر عهده داشتند، آثار و خاطراتی که از رهگذر خدمات و مسئولیت‌های سیاسی خود در حافظه تاریخ جامعه مذهبی معاصر و پس از خود بر جای گذاشتند، و همچنین اثر مهر هویت تاریخی آنها بر پیشانی روزگار معاصر ما، داستان کسی است که با شجاعت قبول مسئولیت کرد که بار رهبری ملتی را برای رهایی از استبداد و استعمار بر دوش کشد و در این راه تا ویرانی خانه و کاشانه خود به دست دشمن و افتادن در زندان و محاکمه و تبعید و محکومیت به انزوا و دوری از خانواده و محروم از رابطه با مردم وطن خود، پیش برود و سرانجام در ملکوت افسانه‌ها بگذارد که به قول ملک الشعراء بهار: باری چو فسانه می‌شوی بخرد - افسانه نیک شر نه افسانه بد. باز تکرار می‌کنم، راستی کسی که در فکر مال دنیا از قبال قدرت نبود و چشم به مقاماتی که هرگز از دسترس او دور نبود و در نیمه راه کار دفاع از آزادی و استقلال مردم خود را رها کرد چرا از اول پا به میدان سیاست گذاشت؟

بعد از تحریر:

مطالب من می‌توانست مستند و متکی به مدارک و شواهدی باشد که متأسفانه در وضع کنونی از دسترس من خارج است.

۲ - من دوبار فرصت دیدار دکتر بقایی را داشتم بار اول در پاریس پس از بازگشت او از آمریکا در سال ۱۹۵۱ که در کم و کسری ما در زمینه تبلیغات در برابر هجوم شدید انگلیسها می‌گفت به عنوان مثال روزها می‌دیدیم که در کناره خیابان هتل والدورف استوریا: عده‌ای پلاگارد بدست مرتب زیر پنجره محل اقامت هیئت نمایندگان ایران در رفت و آمدند، وقتی پرسیدیم این‌ها چه کسانی هستند. گفتند اینها ایرلندی‌های جمهوری خواه ضد انگلیس هستند که برای حمایت از ایران در برابر انگلیس راه پیمایی می‌کنند. بار دوم در ۱۳۵۶ پس از انتشار نامه سرگشاده من (۱۳۵۴) بود که دکتر بقایی از من دعوت کرد که در رستوران پایریکا در خیابان ویلا به صرف ناهار مهمان او باشم و در این دیدار حرفی جز مسائل روز و امید به دیدارهای آینده (که هرگز صورت نگرفت) به میان نیامد.

در قرن اخیر شخصیتی اصولی تر از دکتر بقایی در میدان سیاست نداشته‌ایم

حمید سیف زاده.....تورنتو

استاد دکتر حسن سالمی که تصور نمی‌نمود، دوست و همکار قدیمی او چنین ناجوانمردانه بر خلاف همه تعهدات اخلاقی و شرافت و علیرغم وظایف روزنامه‌نگاری از نشر پاسخ او با وجود درخواست خوانندگان خودداری نماید شاید پاسخ آقای دکتر حاج سید جوادی را نیز در همان مجموعه می‌گنجاند، شاید هم همان مقدار از خصوصیات شخصیتی دکتر بقایی را که اعتراف نموده است کافی دانسته و دیگر لازم ندانسته است به پاسخگویی نسبت به انتقاد او هم مبادرت نماید.

به هر حال ناخواسته این وظیفه به من منتقل شد تا ضمن تشکر از انصاف و وجدان تاریخی آقای دکتر حاج سید جوادی شمه‌ای در مورد اشتباهات ایشان از آنچه که در ابهام از علت ورود دکتر بقایی به معرکه سیاست دارند تذکری فهرست وار بدهم با امید آنکه با بیداری وجدان و شرافتی که در ابراز همین خصوصیات از دکتر بقایی نشان داده است به تکمیل آن پردازند.

ابتدا باید گفت اگر برخی از بستگان دکتر بقایی از نظر بستگی سنگ او را به سینه می‌زنند، اشتباه آنان است و اقدامات ناشیانه آنان موجب تکدر و اندوه جدید معتقدین به راه و روش دکتر بقایی است.

دکتر بقایی متعلق به یک خانواده و شهر نیست. دکتر بقایی اگر از استتار و توطئه سکوت و انزوای دشمنان قسم خورده او که بی شک از طرف فراماسونرها و بقایای کمونیست‌های قدیمی حمایت و تقویت می‌گردد در آید و شخصیت و اعمالش آنچنان که بوده است عیان گردد، موجب مباهات شرق است و گاندی دومی است که در ایران طلوع و غروب کرده است.

راه و روشی را که دکتر بقایی برای پیروزی و رستگاری ملت خود توصیه نمود، ابتدا خود بطور کامل و مستمر عمل نمود و در مراودتش پیوسته بکار می‌بست و با رعایت اصول اخلاقی دیگر در ابراز و اعمال نظر مصلحانه‌اش ذره‌ای تردید و تزلزل وجود نداشت و شرافت و صراحت و صداقتش مورد تصدیق دوست و دشمن بود.

دکتر بقایی در خانواده‌ای فرهنگی و پاکدامن و با تقوای بدنیا آمد و تربیت شد، و

هنگامی که احتیاج به راهنمایی‌های پدر در جامعه بسته سیاسی کشور داشت، پدر را زود هنگام از دست داد و او برای سرو سامان دادن به زندگی توام با فقر خانواده ناچار گردید قبل از خاتمه تحصیلش به وطن مراجعت نماید و پس از تنظیم امور مجدداً برای تکمیل دروس به پاریس برگردد. مرحوم عباس ناصر داستانهای زیادی از او داشت و از جمله می‌گفت:

روزی با دکتر بقایی قدم زنان به سوی پس قلعه و شمیران با توشه‌ای مختصر به راه افتادیم. در مراجعت او به من گفت پول همراه داری؟ گفتم نه گفت من هم ندارم حتی در خانه، ولی هیچ ناراحت هم نیستم. منزل من در شهر نزدیک تر بود، نزدیک منزل گفتم صبر کنید بروم از منزل پول بیاورم شما خسته‌اید با درشکه بروید، گفت خسته نیستم و راحت می‌روم ولی به جایی باید بروم، تو هم بیا. پس از مسافتی در منزلی که رفت و آمد پیدا بود وارد شدیم معلوم شد منزل راشد است و مراسم عقد دخترش هست که او را دعوت کرده بود. من کمی ناراحت شدم. گفت اشکالی ندارد. طولی نکشید، هیاهویی و سرو صدایی از اندرونی منزل برخاست و متعاقب آن دکتر بقایی را به داخل خواستند. او رفت و مدتی بعد برگشت و با هم مجلس را ترک کردیم. از او پرسیدم شما را برای شاهد خواستند؟ گفت نه، اختلاف بود بین راشد و همسرش که به داماد باید گفته شود که دختر بلدتر دارای خاله‌های «کک و مککی» است ولی مادر دختر معتقد است هرگاه پرسش و سوالی در این موارد بنماید باید گفت «اللزومی ندارد این مطلب ابتدا به ساکن گفته شود و چون نتوانسته بودند یکدیگر را قانع کنند مرا به داوری خواستند. من هم نظر راشد را تایید کردم.

منظور این است که او شخصیت جامعی بود که مورد وثوق و اعتماد دوستانش بود. این نکته را مرحوم دکتر صدیقی هم به من تأکید نمود اینک به سؤالاتی که آقای دکتر حاج سید جوادی مطرح کرده است باید توجه کرد:

دکتر بقایی چرا پا به میدان سیاست گذاشت؟

مقصود او از ورود به دنیای سیاست چه بود؟

سیاست برای او وسیله رسیدن به چه هدفی بود؟ و سرانجام او اصولاً از سیاست چه می‌فهمید؟

نگاه او به سیاست چگونه بود؟ ...

آقای دکتر حاج سید جوادی بعد از این سؤالات خود تفسیر و اجتهادی نموده

است و قدرت را خواسته دکتر بقایی دانسته است و در خصوص قدرت تخریب، شایستگی او را ستوده است. من با معذرت از آقای دکتر حاج سید جوادی، اگر نخواهم بگیریم پای روی حقایق گذاشته‌اند باید عرض کنم دچار اشتباه فاحشی شده‌اند، که از شخص دانشوری چون ایشان حیرت‌انگیز است.

دکتر بقایی قدرت فائده‌ای نداشت. او تا به امر و نظری اعتقاد راسخ نمی‌یافت، وارد مخالفت و مبارزه نمی‌شد و قبلاً به وسایل مختلف تذکر و اخطار میداد و پس از آن بود که تصمیم به مخالفت و مبارزه می‌گرفت و اینکه جریان مقابل را از دور خارج می‌کرد حاصل دو نیرو بود، یکی روش درست و قانونی و منطقی، دوم نیروی حق و ایمان به جاردانی بودن آن بود.

این را هر کس داشته باشد می‌تواند همان توان را داشته باشد، او در اعمال مثبت بیشتر توانست توانایی خود را نشان دهد، قلم او در روزنامه شاهد و زبان او در دادگاه‌های فرمایشی و مجلس، دوست و دشمن را به اعتراف واداشت. چنانکه دشمنان او اقرار کردند جوهر حقیقان را او با استیضاحش از ساعد که در حقیقت از شاه و رزم آرا بود شکست، چنانکه یکی دیگر نوشت: «شاخ رزم آرا را شکست.» آیا تشکیل سازمانهای مبارزه برای آزادی انتخابات و رسوایی افشای عوض کردن آراء صندوق‌های رأی از ابتکارات درخشان او نبود؟ آیا اگر مبارزات مستمر او نبود و قلم و بیان او در روزنامه شاهد منعکس نمی‌شد، دوره شانزدهم به این سادگی مردم به هیجان مبارزه کشیده می‌شدند و ملیون به مجلس شانزدهم راه می‌یافتند یا اگر سازمان مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور نبود، اسناد خانه سدان کشف می‌شد و در شورای امنیت و دادگاه لاهه از آن استفاده می‌شد و به سادگی ایران پیروز می‌گردید؟! شما بهتر از من می‌دانید که اگر مبارزات مثبت او نبود نهضت ملی ایران به این عمق و ژرفای تاریخ نمی‌رسید.

اگر دکتر بقایی نبود جوانان و نیروهای ملی همه در اختیار حزب توده قرار می‌گرفتند و امروز گرفتار ایرانستان‌های گوناگون بودیم که با بی‌هویتی فرهنگی و تاریخی و فقر و فاقه از وجود یکدیگر در زندان‌ها ارتزاق می‌کردیم. اگر دکتر بقایی آن قدرت تخریبی ویران‌کننده را که شما از آن یاد می‌کنید، دارا بود که امروز من مجبور نبودم از مظلومیت و حقوق و شخصیت او دفاع کنم؟! آقای دکتر حاج سید جوادی که حقا استاد قلم و سخن است، بهتر بود ابتدا نظرات مشروحه خود را می‌نوشتند و در انتها

سوالات را مطرح می‌کردند. چون چنین نشده است، من ناچارم مجدداً به سوالات برگردم و یکی یکی با هم ابهام آن را برطرف کنیم.

ابتدا پرسیده‌اند «دکتر بقایی برای چه پا به میدان سیاست گذاشت؟» تعجب می‌کنم از آقای دکتر حاج سید جوادی با وقوفی که نسبت به تاریخ پر نشیب و فرار نهضت و تاریخ معاصر کشور دارند این سوال را مطرح کرده‌اند صاحب این قلم تصور دارد، آقای دکتر حاج سید جوادی از دوستان خلیل مکی بود که به اتفاق به حزب زحمتکشان ملت ایران پیوستند و در گسترش و پیشرفت حزب سهم داشتند، و با چنین پنداری است که تعجب می‌کنم چطور و با چه انگیزه‌ای چنین سوالاتی را مطرح نموده است؟ دکتر بقایی با سوابقی که میرزا شهاب کرمانی پدرش با رجال قدیم ایران داشت و اطلاع بر پاکدامنی و تقوای این خانواده، در هنگام حوادث آذربایجان و طمع ورزیهای استالین، کرمانی‌ها او را برای اصلاح وضع فرهنگ و توسعه دانش در کرمان، در حالیکه در دانشگاه در حال تدریس بود، به کرمان بردند و به عنوان مدیر فرهنگ استان کرمان خدماتی به مردم و شهر خود نمود. در همین هنگام قوام نخست وزیر شد و مبادرت به تشکیل حزب دموکرات نمود که طبعاً دکتر بقایی برای حفظ یکپارچگی کشور و سوابق قوام با پدرش به حزب دموکرات پیوست و با خدماتی که مذکور رفت بدون مخالفتی به نمایندگی مجلس در دوره پانزدهم هم انتخاب شد و در حالیکه قوام و مقامات دولتی مایل بودند هاشمی مدیر روزنامه اتخاذ ملی انتخاب شود، دکتر بقایی توانست مهندس رضوی را مساعدت کند و به عنوان نفر دوم به نمایندگی مجلس انتخاب گردد. در هنگامی که دکتر بقایی در کرمان بود، شاه در مسافرتی در داخل کشور در مراجعت به تهران، از کرمان می‌گذشت. در فرودگاه دکتر بقایی از او می‌خواهد داخل شهر شود و از مردم شهر و کرمان دیدن نماید. با اینکه طبق برنامه تنظیمی قرار بوده است شاه در اصفهان توقف داشته باشد، داخل شهر می‌شود و از اوضاع واقعی و بدون روتوش مردم و شهر مطلع می‌گردد، که مبلغی هم برای اقدامات خاص عمرانی و رفاهی به شهر کمک می‌کند. این برخورد بدون تشریفات و اروپایی مآب طرفین را به هم جذب می‌کند و در مراحل بعد در مجلس، با عدم رضایت از قوام که متهم به فساد مالی و دخالت در انتخابات شده بود و حاضر نشده بود دست از حمایت مشایخی شهردار تهران که مفاسدش علنی گردیده بود بردارد، او را به صف مخالف غلطانند و طبعاً به شاه نزدیکتر شد و کم کم در جریان واقعی امور سیاسی قرار گرفت و در همان اوقات بود که تقی زاده

را شناخت و آن قضاوت را هوشیارانه در مورد او نزد خود نمود. در کرمان بود که وقایع ۱۵ بهمن و ترور نافرجام شاه وقوع یافت و متعاقب آن ضمن بگیر و به بندها مجالس فرمایشی شکرانه و دعاگویی برای سلامتی شاه انجام میشد و بهین وزیر خارجه انگلستان، خواهان تغییراتی در قانون اساسی ایران گردید و مقدمات آن به سرعت انجام می‌یافت. دکتر بقایی که به حکم تربیت و دانش تجربی و علمی خود تقدسی به حق برای قانون اساسی قائل بود طوفانی در وجودش برخاست که آنی او را آرام نمی‌گذاشت، که خود آن را در گفته هایش تشریح کرده است. از کرمان با رجالی که در تهران به نظرش می‌رسید موقعیتی برای دفاع از قانون اساسی دارند تماس گرفت و از آنان خواست تا اقدامات مجدانه برای حفظ قانون اساسی و مخالفت با تشکیل مجلس موسسان را آغاز نمایند، ولی هیچیک به ندای او پاسخ موافق ندادند. به طوری که خود او گفته است، وجدان و روح پرتلاطم او این رسالت را برای خود او موظف نمود و در همانجا پیمان خود را با مردم تحکیم نمود و برای مبارزه با دستگاه حاکمه فاسد کمر همت بست و به تهران آمد در تهران بیشتر و نمایان‌تر از عمق توطئه‌های ضد مردمی مطلع شد در مجلس پانزدهم، مکی و حائری زاده که با وقوع حادثه ترور شاه استیضاح خود را از دولت ساعد از سرار عاب پس گرفته بودند و جو ارباب و اختناق بر جامعه سایه افکنده بود، دکتر بقایی نامه استیضاح خود را مانند بمب صدا کرد روی میز ریاست گذاشت و تا خاتمه استیضاح که قریب یک ماه طول کشید در مجلس متحصن ماند.

در جریان این استیضاح بود که شادروان علی زهری با او دست اتحاد داد و تا آخر روز حیات «نیمی از جان» او بود. دکتر بقایی خود گفته است، از آن روز، وارد سیاست شده است. اهداف این رسالت خود برانگیخته که دکتر بقایی در مناسبت‌هایی بدان اشاره کرده است بقدری انبوه و روشن است که در این مختصر جای اشاره‌ای به آن هم زائد است. همان استیضاح بود که به رزم آراکه خیال دیکتاتوری در سر داشت و شاه که جبال اختیارات بیشتر قانونی، حملات سختی نمود. در اولین شماره روزنامه شاهد که بعداً ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران گردید هدف مبارزه خود را اعلام نموده است: «ما برآستی و آزادی قیام کرده‌ایم». دکتر بقایی واقعاً با دروغگویی مبارزه داشت و عاشق آزادی بود. او تنها کسی بود که گذشته از پرونده درگیری و خصومت با سیاست‌های مخرب شوروی و انگلیس و امریکا صریحاً در سخنرانی وصیت سیاسی خود در دفتر حزب که سه ساعت و نیم به درازا کشید در برابر انتخاب دین و آزادی، آزادی را به تأکید

انتخاب نمود (بدین اعتقاد که آزادی در اسلام مستتر است) ستر باز داشت و مرگ شکنجه‌آمیز او همین بود که من برای اولین بار فاش می‌کنم. آقای رفسنجانی که اخیراً ملاقات خود را در گذشته با عمونی و کیانوزی فاش می‌نماید، استنباط من و یکی از توده‌ای‌های سابق آن است که، اصل صحبت در مورد دکتر بقایی و ارتداد او بوده است (که توضیح آقای رفسنجانی می‌تواند به روشن شدن امر کمک نماید) که ضمن نامه‌ای به آیت الله خمینی هم منعکس نموده بودند. او گفته بود: «من با شکنجه نسبت به هر کس و به هر نام در هر شرایط و هر حکمی مخالفم ولو حکم اسلام باشد.» و همین حکم مرگ او بود که پس از هشت سال به اجرا درآمد، زیرا به اعتقاد علمای روحانی، او مانند رشدی «مرتد» گردیده بود و مرگش برای حکومت واجب بود!؟

آقای دکتر حاج سید جوادی، دکتر بقایی می‌خواست «اخلاق را از راه سیاست و یا سیاست را از راه اخلاق» اعمال کند که بهترین طریق اصلاح ایران و جامعه آن روز ایران بود. درست است دکتر بقایی شکست خورد، اما مکتب او ولو به صورت قلیل و پراکنده و بی توقع در سراسر جامعه پرطین است. هر کس در هر کجا فریاد مظلومیت خود را برای اجرای قانون و عدالت بلند کند، آن ناخود آگاه فریاد دکتر بقایی است و این صدا هیچوقت خاموش نخواهد شد. اما اینکه دید او به سیاست چه بود؟ او خود را شاگرد سقراط می‌دانست او در محکمه نظامی که با همه دشمنی‌ها توانست عشقش را به نهضت و حق بودن آن و قانون و آزادی تشریح کند، محیط سیاسی آن روز ایران را تکان داد که فرهنگیان و روشنفکران و مذهب‌یون جوان را نیز به حرکت و مبارزه واداشت. آقای دکتر حاج سید جوادی می‌نویسد: «هنگامی که کار مبارزه مردم به خاطر اهرم‌های پر قدرت و دشمنان بر سردوراهی سرنوشت رسیده بود، به یاری دشمنان شتافت و ۲۵ سال در کنار استبداد مطلقه محمد رضا شاه به خاموشی و سکوت گذراند و هنگامی که بار دیگر مردم به عرصه انقلاب و واژگونی رژیم استبداد پهلوی کشیده شدند پا به میدان علنی مبارزه در کنار مردم نگذاشت...»

آقای دکتر حاج سید جوادی، شما چرا؟ دکتر بقایی در روزهای نهضت به دشمنان مردم پیوست؟!؟

دکتر بقایی به روشنی بعد از ۳۰ تیر ۳۱ انحراف از اصول قوانین اساسی و نهضت در دولت ملی را می‌دید و بخوبی درک کرد که دشمنان ایران کشور را از دو سو مورد حمله قرار داده‌اند. از طرفی جواسیس نشاندار انگلیس مانند بختیار و دفتری و فلاح و

بیان به مقاماتی گمارده می‌شوند که نباید می‌رسیدند و مطابق اسناد بدست آمده همان روز که مقداری از آن در دادگاههای بین‌المللی بکار آمده بود، مستحق محاکمه و زندان بودند و از طرفی حزب توده تدریجاً در ائتلاف با دولت می‌غلطید از فراکسیون نهضت ملی استعفا و پس از آنکه در مورد تعقیب متهمین کشتار مردم در قیام ملی مواجه با ناکامی و اتهامات ناروا گردید و تازه هنگامی که می‌دید تیرهایی به سوی اهداف ملی مردم و فدائیان آن شلیک می‌گردید که از داخل دولت است و دکتر مصدق هم با قهر از مجلس و تقاضای توییح او، رشته باریک گفتگو را مسدود نمود، فراکسیون نجات نهضت را تشکیل داد با افرادی کمتر از اندازه انگشتان یک دست: علی زهری، شمس‌الدین قنات آبادی، ناد علی کریمی و یوسف مشار تنها کسانی بودند که به دور او جمع آمدند، و ابها در موقعیتی بود که مخالفین دیگری که در مجلس بودند حاضر بودند به گرد رهبری او در فراکسیون واحد بزرگتری مجتمع گردند، اما او حاضر به همکاری هر کسی در فراکسیون خود نبود و در هنگامی که مقدمات انحلال مجلسی که مبعوث خود دکتر مصدق بود تا ۸۰ درصد وکلای آن را تأیید نموده بود، فراهم می‌شد در مجلس متحصن گردید، تنها زهری بود که با او ماطله و بقیه بهر جهت در پی اهداف خود رفته بودند.

مخالفین دکتر مصدق و نهضت هر یک از ترس بازداشت و یا انجام اقدامات مورد ^{همه} نظر خورده ترک نمودند و دکتر مصدق با فشار به دکتر معظمی، زاهدی را از مجلس با احترام بیرون برد تا راه برای اقدامات بعدی او فراهم گردد. آیا اینها نشانه انتخاب راه جدید مستقل و سومی برای جلوگیری از لغزشهای دکتر مصدق نبود؟! کدامیک از اعضا فراکسیون پارلمانی او خائن و از دشمنان نهضت بودند البته قنات آبادی بعداً به دربار پیوست ولی قبل از آن اتهامی بر او وارد نبود. شما گفته‌اید می‌توانست راه سومی را در مبارزه بگشاید و مستقل اقدام کند، پس آنچه را که او در مجلس انجام داد چه بود؟! اگر می‌خواست علیه مصدق اقدام نماید که فراکسیون جدا از حائری زاده و دیگران ترتیب نمی‌داد و یا جزوه مطول «ما با دکتر مصدق موافقیم یا مخالف؟» را منتشر نمی‌کرد؟! آیا یکی از آن اقدامات عبرت‌آموز به منزله اعلامیه مورد نظر شما نبود؟! آیا تلگراف به دکتر مصدق قبل از فراندوم انحلال مجلس و قبول رفتن به زندان و استفتای از نمایندگی مجلس به شرط عدم انحلال مجلس به اندازه یک اعلامیه آگاهی دهنده نبود؟! البته همانطور که گفته‌اید قیاس دکتر مصدق با دکتر بقایی قیاس مع الفارق است. دکتر مصدق سالها وزیر و استاندار و رکیل بود، همان ادواری که خود شما گفته‌اید و شاه هم در کتابش

نوشته است، بنا به تمایل انگلیس و روس مقامات انتخاب و برگزیده می شدند؟! دکتر بقایی و پدرش از این افتخارات محروم بودند. دکتر مصدق با مأمورین دولت فحشیه انگلستان در جدا نمودن بحرین از ایران و در سرکوب مبارزین تنگستانی و در قلع و قمع و کشف سلاحهایی در آذربایجان که باعث پریشان خاطری رضاخان را فراهم نموده بود، نقش اصلی را ایفا کرده بود و دکتر بقایی از این افتخارات محروم بود؟! دکتر بقایی در مجلس شانزدهم رسماً به دخالت «دوهر»^{دایمی} عشایری آمریکا در امور ایران اعتراض کرد که بلافاصله باعث احضار او به کشورش گردید، در حالی که دکتر مصدق صریحاً نوشته است، از سفیر آمریکا «هندرسن» در ترس و بیم بوده است و قدرت در خواست تعویض او را نداشته است.؟!

و در مورد نیکسون با انتشار نامه سرگشاده‌ای در شاهد او را به سختی سرزنش نمود.

دکتر بقایی اسنادخانه سدان را به روی میز شورای امنیت و دادگاه لاهه کشانده بود و اینها برای او اتهامات بزرگی بود که برایش پرونده قتل رئیس شهربانی را ساختند و به دستور شخص دکتر مصدق با شکنجه متهمین برای ترور سیاسی دکتر بقایی روزها و هفته‌ها در رادیو ساعات متمادی اقرارهای زوری را پخش نمودند؟! و به همین خاطر او توانست صلاحیتی در خود برای دخالت در نهضت مردم در روزهای انقلاب و رهبری مردم موضعی مؤثر اتخاذ کند.

ولی آقای دکتر حاج سید جوادی، او که با سعه صدر به دیدار شما آمد، شما که این خصوصیات اخلاقی را که شمردید، در او سراغ داشتید، چرا به سراغ او نرفتید؟ حداقل مذاکره با او را شروع نمودید و همین ابهامات را که مطرح کردید با او در میان نهادید؟! هنوز دکتر بقایی دخالت نموده، مهندس بازرگان در سخنرانی و شما به گونه دیگری می‌گوئید او از اصل ولایت فقیه حمایت کرده است و بازرگان مدعی شده است نواز دفاع دکتر بقایی از اصل ولایت فقیه نزد مهندس سبحانی است. لازم به ذکر است در مراجعه اینجانب به آقای مهندس سبحانی و با کمک آقای علیجانی سردبیر مجله ایران فردا، آقای مهندس سبحانی کتباً این ادعای بازرگان را باطل دانست، آقای دکتر حاج سید جوادی من خواهانم تا با مذاکره و مباحثه در هر یک از مقاطع زندگی سیاسی دکتر مصدق، به سوی حقیقت و واقعیت‌های ملموس، فارغ از تعصب و حب و بغض‌ها رهنمون گردیم.

شما که با کنایه اعمال دکتر حسن آیت را که من بخوبی مطمئن اعتقادات شخصی خود او بود و سالها بود که دیگر فعالیتی در حزب نداشت به حساب دکتر بقایی می‌گذارید، حداقل همین غفلت شما باعث ایراد و اشکال نیست؟ آقای دکتر حاج سید جوادی نوشته‌اند دکتر بقایی «۲۵ سال در کنار استبداد مطلقه محمد رضا شاه به خاموشی و سکوت گذراندم».

من از آقای دکتر حاج سید جوادی می‌پرسم وجداناً شما به این گفته خود معتقدید که دکتر بقایی این ۲۵ سال بعد از ۲۸ مرداد را به سکوت گذرانده؟! اگر چنین بود و شما به گفته خود ایمان دارید پس چگونه است که نوشته‌اید: «اما انصاف باید داد که دکتر بقایی پس از سقوط دولت ملی دکتر مصدق و برقراری حاکمیت کسرسیوم نفت و تحکیم قدر قدرتی محمد رضا شاه نیز به زندان و تبعید و محاکمه گرفتار شد».

اگر این ۲۵ سال را به راستی دکتر بقایی به سکوت گذرانده، چرا حداقل مثل دکتر سنجابی مشاور دانشگاه نشد؟ و به زندان و تبعید گرفتار شد؟ آیا دکتر بقایی در حالیکه همه مصدقی‌ها در لاک خود فرو رفته بودند، در انتخابات دوره هجدهم با مکی، د. سازمان نگهبانان آزادی، شدیدترین مبارزه ممکن را با دستگاه دولتی در تهران و برخی از شهرستانها انجام نداد و آنان را رسوا نمود؟! آیا در انتخابات کرمان در حالیکه او را از رفتن به کرمان مانع شدند، خود را به کرمان نرسانید و شدیدترین مبارزات را با دولت کودتا برای آزادی انتخابات انجام نداد و عاقبت جز با جاری کردن خون و شهادت مرد و تبعید او در جهنم مرداد ماه به جزیره هرمز توانستند او را از دور خارج کنند؟ و جز تبعیض علنی آراء مردم و در پناه سرنیزه توانستند از انتخاب او جلوگیری کنند؟! آیا در انتخابات دکتر اقبال دکتر بقایی با مبارزات شدیدش و تلگراف شجاعانه و جسورانه‌اش به شاه باعث استعفای نمایندگان و بطلان انتخابات نشد؟ آیا دکتر بقایی نبود که در انتخابات شریف امامی با مبارزات شدید خود مداخلات مسئولین دولتی را در امر انتخابات فاش کرد و برای ایجاد محیط آزاد برای ابراز نظر مردم تالیه پرتگاه اعدام رفت و بیش از دو سال تبعید و زندان بود؟! آیا در فراندوم ششم بهمن نبود که چون مصدقی‌ها بخاطر عمل تنگین او در انحلال مجلس هفدهم شرمنده از مخالفت با اصلاً فراندوم بودند، تنها دکتر بقایی بود که به تنهایی با اقدامات غیرقانونی شاه مخالفت نمود و مردم را از حقایق اوضاع مطلع و آگاه نمود؟! آقای دکتر حاج سید جوادی، آیا شما نامه دکتر بقایی را به تقی زاده خوانده‌اید؟ آیا بهترین و اخلاقی‌ترین و ممکن‌ترین شیوه

نبود که به نام تقی زاده شدیدترین حملات را به شخص شاه نموده است؟! آیا اینها همه دلیل سکوت دکتر بقایی بوده است؟! آقای دکتر حاج سید جوادی شما بمن لطفاً پاسخ دهید چه کسی جز دکتر بقایی با لایحه مصونیت سیاسی کارشناسان امریکایی مخالفت نمود؟ چه شخصیت سیاسی جز دکتر بقایی از نهضت ملی ۱۵ خرداد حمایت نمود؟ چه کسی جز دکتر بقایی تسلیم گفته شاه برای انحلال حزب (ولو محدود) خود نشد و صریحاً نسبت به تشکیل حزب اجباری رستاخیز مخالفت نمود؟ نه دکتر بقایی نه هیچ شخصیت دیگری در ایران و جهان وجود نداشت که احتمال دهد روحانیون به حکومت برسند و ردای ولایت را بپوشند، خصوصاً اینکه آیت الله خمینی در پاریس گفت، روحانیون مرد حکومت نیستند و به امور سنتی خود اشتغال خواهند داشت، ولی دکتر بقایی بود که در طول مبارزاتش در مقاطع گوناگون در برابر نام آیت الله خمینی برای آنکه مبارزات در سلطه یک فرد نباشد چند آیت الله عظمی دیگر که شاخصیت هم داشتند اضافه می نمود که همین یکی از مواردی بود که از طرف دوستان شما علیه دکتر بقایی سرء استفاده می گردید؟! انصاف دهید اینها دفاع از نهضت بود یا حمایت از شاه تلقی می گردید؟!

اگر رفقای هم مشی شما در صف نهضت مردم صمیمانه وارد شده بودند، می بایستی محتوای اعلامیه «بجای خیر مقدم دفاع از کدام قانون اساسی» را راهنمای مبارزات خود قرار می دادند و خود دفاع از آنرا بعهده می گرفتند. در هنگام انتشار جراید پس از اعتصاب رهنمودهایی به مطبوعات نمود تا آزادی مستقر گردد و امور بر محور فرد نگردد و در همان اعلامیه خیر مقدم به آیت الله خمینی اخطارها و تذکراتی داد که از وجاهت او در آن روز حتی در حزب خودش هم کاسته شد که در وصیت سیاسی او منعکس است.

دکتر بقایی حسن ششمی قوی داشت چنانکه در دادگاه نظامی خود در سال ۳۹ (۱۹۶۱) هیئت حاکمه را از وقوع انقلابی در ایران تهدید و نصیحت کرد و آنچه را که می توانست علنی و مخفی شاه را از اصرار در اشتباهات و دخالت در امور بر حذر داشت که چند سال پیش یکی از نامه های او به شاه در یکی از سازمانهای انتشاراتی دولتی که آقای محمد ترکان در آن کار می کرد منتشر شد. آخر آنکه در کتاب چکمه که از خاطرات بالاترین مقام انگلیسی است که به اصطلاح برای تدارک جریان ۲۸ مرداد برای تدوین برنامه نزد مقامات امریکا بوده است در صفحه ۶۴ و ۶۵ چنین نوشته است:

«... یکی دیگر از امریکایی‌ها پیشنهاد پیچیده‌ای مطرح کرد مبنی بر اینکه تشکیلات ما بجای براندازی مصدق در جهت بی اعتبار کردن کاشانی و دوستان چپ‌گرای وی به کار گرفته شود...»

«... ولی از این فرصت استفاده شد تا به امریکایی‌ها در لفافه فهمانده شود که بعضی از اعضاء جبهه ملی که مخالف کاشانی هم هستند می‌توانند به عنوان کادر اصلی حکومت جدید گرفته شود...»

اینها که تاکنون از دید تاریخ و مردم به همت هم مسلکان شما مخفی مانده است، نمی‌دانم جنابعالی نسبت به آن چه قضاوتی دارید.

(متأسفانه که جای محدود روزنامه این اجازه را بمن نمی‌دهد که جمله به جمله مطالب شما را توضیح دهم)

این سعادت است برای من تا بتوانم از حضور شما کسب فیض برم، حال که امکانات من و شما محدود است امیدوارم از راه مکاتبه مرا از نظرات خود آگاه فرمائید. حق نگهدار همه راستان و آزادان باد.

ضمناً برای اطلاع جنابعالی بیانیه‌ها و اعتراضاتی که از طرف حزب و دکتر بقائی از سال ۱۳۵۶ (آن مقدار که در دسترس بود) به فهرست بعرض میرسد:

- ۱- اعتراض به شرکت برجسته‌ترین ناقضین ایرانی حقوق بشر در مجمع جهانی سازمان ملل - بیانیه حزب خرداد ۵۶.
- ۲- تلگراف دکتر بقائی در اعتراض به هجوم سلف سرویس کوی دانشگاه و تخریب و جرح دانشجویان به آموزگار نخست وزیر ۲۰ مهر ماه ۵۶.
- ۳- نامه سرگشاده به سفیرکبیر آمریکا جهت گزارش به رئیس جمهور آمریکا در مسافرت به تهران، رهبر حزب دکتر بقائی ۳۰ آذر ۵۶.
- ۴- بیانیه اعتراض به دادستان کل کشور: مدیر روزنامه و نویسنده مقاله ای که اهانت به مقام مرجعیت نمایند، هر دو مسئولند ۲۸/ دی / ۵۶ به امضای رهبر حزب.
- ۵- حکومت بیچاره و زیون به چماق کولیها رو می‌آورد، اعلامیه مفصل در اعتراض به حمله به مسجد جامع کرمان و قتل و غارت در خانه خدا و اعلام پیوستگی با جنبش مذهبی.
- ۶- نصرمن الله و فتح قریب، دعوت به اتحاد و رهبری واحد برای احقاق حقوق ملی و انسجام مبارزات ۲۹/ آذر / ۵۷.

- ۷- اعلامیه به مناسبت بیست و هشتمین سال تأسیس حزب در اعتراض به هیأت حاکمه و تجاوز به قانون اساسی ۲۸/ اردیبهشت ۵۷/ هیأت اجرائیه حزب.
- ۸- اعتراض به شریف امامی نخست وزیر و اعلام عدم صلاحیت او، هیأت اجرائیه حزب ۷/ شهریور/ ۵۷.
- ۹- مصاحبه دکتر بقائی با روزنامه آیندگان و تجویز اجرای کامل قانون اساسی به عنوان تنها راه خروج از بن بست سیاسی ۵۷/۶/۱۲.
- ۱۰- الله اکبر - لا اله الا الله در پشتیبانی از تظاهرات مسالمت آمیز اعتراضی به عنوان تجربه کاملتر از مبارزات نهضت ملی - هیأت اجرائیه ۱۲/ آذر ماه/ ۵۷.
- ۱۱- نامه سرگشاده به جامعه مطبوعات رهبری حزب.
- ۱۲- بیانیه ورود امام، بجای خیرمقدم، دفاع از کدام قانون اساسی، به مناسبت ورود رهبر انقلاب ۴/ بهمن/ ۵۷.
- ۱۳- اعلام حمایت از انقلاب و جنبش مذهبی ایران - رهبر حزب ۵۷/۱۲/۲۱.
- ۱۴- سخنرانی دکتر بقائی در دفتر حزب و اعتراض به انحرافات اساسی در نهضت و مخالفت با قانون اساسی مصوبه مجلس خبرگان و استعفا از رهبری حزب به عنوان وصیت سیاسی، ۲/ دی/ ۱۳۵۸.

ماجرای طرد فاطمه از دربار ایران

نقل از سپیده و سیاه شماره ۱۱۰۳ - ۱۳۵۸/۲/۷

..... دو سه روز بعد در مجلس شورای ملی احمد دهقان به شدت به سفارتخانه های شوروی، رومانی و لهستان که حاضر نشده بودند به خاطر مراسم تنبیه جنازه رضاشاه پرچم خود را نیمه افراشته کنند اعتراض کرد.

«دولت هم بمناسبت همین رفتار به اصطلاح غیر دوستانه به این سفارتخانه ها اعتراض کرده بود» ولی دکتر مظفر بقائی کرمانی بعد از احمد دهقان پشت تریبون رفت و گفت وقتی دختر آن شاه درست در همین موقع در سفارت ایران در پاریس مجلس جشن عروسی برپا می کند شما چطور به خودتان اجازه می دهید که بخاطر پائین نکشیدن پرچم به سفارتخانه ای خارجی اعتراض کنید؟

این سخنان باعث مهمه و جنجال در مجلس شد و طرفداران رزم آراء به شدت به دکتر بقائی حمله کردند.....

جنجال اینکار به قدری بالا گرفت و مطبوعات داخل و خارج آنقدر در این باره به بحث و گفتگو پرداختند که دربار ناچار شد طی اعلامیه ای فاطمه را از دربار طرد کند.....

شمه ای

از تاریخ

س - منودین وقت ادعا کردند که دکتر بقائی در روزی در وقت افطار طوس زندگت

و یا معاونت داشته است. نظر جناب عالی چیست؟

ج - چه چیز دکتر بقائی؟ افشار طوس را افسران آرایش گشتند، آنها احتیاجی به

دکتر بقائی نداشتند!

س - افسران باز نشسته از کی تغذیه می شدند؟

ج - معلوم است از دربار و شاه.

س - پس دکتر بقائی در این کار دخالت نداشت؟

ج - نه! آقایان!

س - پس چرا اتهام قضای سلب صورتیت از او را به مجلس امضا کرده؟

ج - من امضا نکردم، آقایان! لطف امضا کرده بودم!

س - در روزی که مردم قیام کردند و مجدداً دکتر مصدق را به تخت وزیر برگزیدند

چرا اولین گشتار مردم می کردند؟

ج - بقائی سؤال کرد من جواب دادم، داد کردند، فریاد کردند، آی بیگم!

آی چه شد من جواب دادم، شب می گفتم از کسی که قاعدتاً باید ماضع اجراء

قانون باشد، اعتراض می کنند چرا قانون را اجراء کرده ایم، آقایان و کاردار!

مگر باید قانون را اجراء کنیم یا نه!

آنروز در نبودن من دکتر مصدق به منزل تلفن کرد و بود و با حکم صحبت کرده بود

که حفظ کردم از جوابی که دارند!

قسمتی از مصاحبه با دکتر عزیزالله ملک اسماعیلی معاون
سیاسی و پارلمانی دولت دکتر مصدق از کتاب «ناگفته های
تاریخ»

اعلامیه

حزب زحمتکشان ملت ایران

تجدید روابط بلا شرط با انگلستان بمنزله تسلیم ننگین در برابر دشمن متجاوز است

ملت اجازه نخواهد داد که نهضت پرافتخارش لکه دار گردد و میهن بدست قوای نامرئی استعمار اشغال شود. حزب زحمتکشان ملت ایران با تجدید روابط با انگلستان بترتیبی که در روزنامه ها منعکس شده است شدیداً مخالف میباشد. حزب زحمتکشان ملت ایران معتقد است که تجدید روابط با انگلستان با این عجله وبدون بعمل آمدن مطالعات کامل و فراهم شدن زمینه صحیح برخلاف منافع سیاسی واجتماعی واقتصادی وحیثیت و شرافت ملی ایران میباشد. حزب زحمتکشان ملت ایران نطق مورخه ۲۵ نوامبر وزیر امور خارجه انگلستان را در مجلس عوام آن کشور (کان لم یکن) - تلقی نموده و آن رایگ خدعه ننگین سیاسی میشناسد.

زیرا دولت انگلستان دوبار صراحتاً " اصل ملی شدن صنعت نفت ایران را شناخته است. مشروط نمودن این شناسائی نقض عهد ننگین دولت انگلستان بشمار میرود .

حزب زحمتکشان ملت ایران اصولاً مانعی برای تجدید روابط با انگلستان نمیبیند ولی مشروط بر آنکه مقدمات آن بطوریکه در اعلامیه مورخه ۳۲ آبان وزارت خارجه ایران آشکار شده است فراهم گردد. در اعلامیه مزبور چنین گفته شده است:

"..... با توجه باینکه اختلاف موجود بین دولت ایران و کمپانی سابق نفت میباشد ، دولت ایران میل دارد چنین تصور کند که بهین ایران وانگلیس کدورت اساسی وجود ندارد که نتوان بر رفع آن توفیق یافت تنها توقع دولت اینست که برای اختلاف نفت قوانین مصوبه کشور محترم شموده شود و اصل حیثیت و شرافت ملی ایران محفوظ و اساس عدالت و انصاف در رفع اختلاف رعایت گردد."

تصور می رود که بمحض فراهم شدن این مقدمات دیگر هیچ اشکالی برای تجدید روابط سیاسی بین دو کشور نخواهد بود

نقل از اعلامیه مورخه ۹ آبان ۱۳۳۲

با توجه بندکات مندرجه در اعلامیه فوق برای برقراری روابط همان طور

که سابقاً " هم در روزنامه ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران توضیح داده شده باشد .

اولاً " دولت انگلیس سیاست خود را از اختلاف موجود بین ایران و کمپانی سابق نفت تفکیک نماید .

ثانیاً " اختلافات غیر اساسی بین دولتین ایران و انگلیس رفع شود .

ثالثاً " در موضوع نفت مسئله فروش نفت از مسئله غرامت تفکیک گردد .

رابعاً " دولت انگلستان برای اثبات حسن نیت خود از اشکال تراشی -

ها شیکه تا کنون برای جریان آزاد نفت ایران میکرده است خودداری -

نماید تا ایران بتواند نفت خود را مطابق قوانین مصوبه بفروش برساند

و بالنتیجه توقع دولت ایران راجع به محترم شمردن قوانین ما از طرف

انگلستان برآورده شده و حیثیت و شرافت ملت ایران محفوظ بماند .

در صورتیکه مقدمات مذکور فراهم گردد و فقط در این صورت اشکالی برای

تجدید روابط سیاسی بین دو کشور در بین نخواهد بود و آن وقت ممکن است

مسئله غرامت بر اساس قوانین مصوبه مستقیماً مورد مطالعه و مذاکره

نمایندگان طرفین قرار گیرد .

در غیر این صورت و بدون فراهم شدن مقدمات مذکور تجدید روابط با انگلستان

بمنزله تسلیم ننگین در برابر دشمن متجاوز تلقی خواهد شد و هر نوع عدول

از جواب مندرج در اعلامیه مورخه نهم آبان دولت ایران نمودار بر فشارها

و تحمیلات و تهدیدهای عوامل استعماری خواهد بود و هیچ عذرو بهانه ای

از طرف ملت پذیرفته نخواهد شد .

ملت قهرمان و فداکار ایران اجازه نمیدهد که نهضت پرافتخارش لکه دار

گردد و این کشور یکبار دیگر بدست قوای نامرئی استعمار اشغال شود .

مبارزه حزب زحمتکشان ملت ایران برای حفظ نتایج حاصله از نهضت

ملی ادامه دارد و ملت ایران را برای حصول پیروزی نهائی رهبری

خواهد کرد .

حزب زحمتکشان ملت ایران

دکتر مظفر بقائی کرمانی

حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ دانشگاه

جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران، جناب آقای هولناک و شرم آوری که روز دوشنبه گذشته در دانشگاه تهران بوقوع پیوست مرا هم مانند دیگران آزرده خاطر و مصیبتی ساخت و قلبم را در هم نشرد. قلم برداشتم تا رنج درون و آشفتگی خاطر خود را بر صفحه کاغذ بنویسم ولی یک فکر مانع انجام این تصمیم گشت. فکر کردم دانشگاه تهران اولیائی دارد و وظیفه آنها رسیدگی بهمین امور و اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از اینگونه فجایع میباشد و بهتر این است که در این کار دخالتی نکنم و منتظر تصمیم شورای دانشگاه شوم بهمین جهت تا آنجا که ممکن بود ندان روی جگر گذاشتم و در انتظار اقدام شورای دانشگاه که جناب عالی ریاست آن را دارید نشستم. دیشب اعلامیه صادره از شورای دانشگاه را در روزنامه های عصر خواندم و به متن مندرج در اولیائی روزنامه اعتماد نکردم زیرا نمیتوانستم با و رکنم چنین شرحی با مضامین جناب عالی صادر شده باشد ناچار به یک روزنامه دیگر مراجعه کردم در آن جا هم بهمین ترتیب اعلامیه دانشگاه چاپ شده بود بالاخره با این نتیجه رسیدم که ایکاش شورای دانشگاه و جناب عالی که در رأس آن قرار دارید در برابر این جریان تنگ آورا قلا سکوت میفرمودید و با چنین اعلامیه ای که در مقام خود کمتر از اعلامیه اخیر دولت در خصوص تجدید روابط با انگلستان نمیباشد اسباب خجالت ملاقمندان به هیئت دانشگاه راهم فراهم نمیکردید.

در اعلامیه دانشگاه مرقوم رفته است ((از واقع ۱۶ آذر که برخلاف انتظار در دانشگاه فنی روی داده)) آیا این مطالب صحیح است؟ آیا واقعا این واقعه برخلاف انتظار روزی داده است؟ آیا هنگامیکه اولیائی دانشگاه تسلیم باشغال نظامی محیط مقدس دانشگاه شدند و اجازه دادند قوای مسلح بسرنیزه و تفنگ و مسلسل در آن ساخت رخنه کنند فکر نمیکردند که ممکن است روزی از این سرنیزه ها و تفنگها و مسلسلها برای کشتن جوانان با احساسات و شریف کشور سو استفاده شود؟ من خیلی متعجبم که در این اعلامیه اظهار امیدواری برسیدگی بعدی از طرف مقامات مربوطه شده است مثل این است که جناب گروهبانی که با مسلسل دستی خود دانشجویان بی پناه ما را نوازش کرده بود بدریافت پاداش نقدی از طرف همان مقامات مربوطه منتخر شده است تا دفعه دیگر با قوت قلب بیشتر و اطمینان خاطر

کا ملتر جوانان ناکام ما را برای استقرار استعمار خارجی بخاک و خون بکشند .

آیا واقعا " این مطلب را چه میتواند نادانان میدکده این جنایت هولناک یعنی کشتار دسته جمعی دانشجویان بوسیله مسلسل در داخل عمارت دانشگاه و در زیر سقف دانشکده فقط با سم واقعه نامیده شود و آنهم از طرف شورای دانشگاه .

متاسفانه نوشتن این مطالب برای من بینهایت دردناک و کشنده است زیرا خودم بستگی باین دانشگاه دارم . در هر چه بنویسم خودم هم سهم میباشم بنابراین از ادامه مقال و بیان آنچه که در شان این امر میباشد خودداری مینمایم و چون شورای دانشگاه ((از همه دانشجویان و کارکنان دانشگاه انتظار دارد که برای حفظ استقلال و احترام به دانشگاه دقت نمایند تا نظایر این واقعه تکرار نگردد.))

لذا از لحاظ کارمندی دانشگاه و برای توجه بانتظار رفوق تا وقتی قسوی مسلح در محدوده دانشگاه راه داشته باشد از حضور در دانشکده و اشتغال بتدریس خودداری خواهم نمود تا به سهم خودم از نظایر این واقعه جلوگیری کرده باشم زیرا بدیهی است اگر کلیه اساتید و کارمندان و دانشجویان دانشگاه هر یک به سهم خودشان همین کار را بکنند گروهیان های دیگر برای حتی تسهیل برقراری روابط با انگلستان موقعیت نخواهند یافت در دانشگاه کسی را به مسلسل ببندند و بالطبع انتظارش شورای دانشگاه برآورده خواهد شد .

با تقدیم تشریفات متداوله

دکتر مظفر قائی کرمانی دانشیار دانشکده ادبیات .

نقل از روزنامه شاهد شماره ۱۱۰۸

نامه سرگشاده دکتر مظفر بقائی کرمانی به نیکسون

جناب آقای ریچارد نیکسون

بردامن این لباس سه لکه خون دیده میشود

جناب آقای ریچارد نیکسون معاون محترم رئیس جمهور آمریکا

..... دپروزمنا سبت اعطای درجه دکترای افتخاری به جنابعالی مجلس جشنی در دانشگاه تهران ترتیب داده بودند و جنابعالی هم با منتهای صمیمیت و صداقت در آن مجلس حاضر شدیدی آیا میدانید دولت ایران و اولیای دانشگاه تهران برای تهیه این جشن چه افتخار بزرگی به جنابعالی دادند؟ مقصود ما افتخار اعطای درجه دکترانیست زیرا جنابعالی بهر جا تشریف ببرید این درجه افتخاری را دریافت خواهید داشت ولی در مراسم دیروز یک چیزی بود که هیچ جای دیگر در دنیا نخواهید دید دیروز در دانشگاه برای اعطای درجه دکترای افتخاری جنابعالی راه لباس استادی دانشگاه تهران ملبس کردند آیا لباسی را که پوشیدید متوجه تمام خصوصیات آن شدید؟ آیا دقت کردید که بردامن این لباس سه لکه خون دیده میشود آیا هیچ دانستید که چرا این لباس خونین بود؟ این خونها علامت همان افتخاری است که دولت ایران و اولیای دانشگاه تهران برای تشریف فرمائی جنابعالی قائل شده اند. برای اینکه جنابعالی براحتی موفق باغذد دکترای افتخاری بشوید دولت ایران با همراهی اولیای دانشگاه پیش پای جنابعالی سه نفر دانشجورا در محیط دانشگاه در سالن درس بوسیله مسلسل قربانی کردند و لکه های خونی که بردامن لباس دکترای جنابعالی بود خون پاک و مقدس همین جوانان بود. ما بقیین داریم که جنابعالی از خواندن این سطور متاثر میشوید و بقیین هم داریم که شما " در این فاجعه تقصیری ندارید ولی این فاجعه برای ورود جنابعالی انجام گرفت. زیرا سیاست استعماری انگلستان تصمیم گرفته بود قبل از آمدن جنابعالی موضوع تجدید رابطه با ایران را تمام کند. و چون میدانست که ملت ایران به آسانی زیر بار این ننگ نمی رود که تسلیم برقراری روابط بدون قید و شرط بشود لذا لازم بود زهر چشمی از مردم بگیرد و بهترین نقطه را از برای گرفتن این زهر چشم در دانشگاه تشخیص دادند و این جوانان بیگناه ما را کشتند تا دیگران تکلیف خودشان را بپندارند!

خود را تربیت شده مکتب

جناب آقای ریچارد نیکسون، جناب

واشنکتن ، جفرسن ، لینکلن و امثال آنها میدانید با یاد از این دکتر برای
افتخاری ننگ داشته باشید . جناب عالی باید ننگ داشته باشید در مجلسی
حاضر شوید که پیش پای شما جوانان بیگناهی را مانند گوسفند بکشند و بعد
هم جشن بگیرند - جناب عالی دیروز در ضمن نطق خود در دانشگاه گفتید :
(خیلی خوشوقتم که میبینم ملت ایران مصمم بحفظ استقلال سیاسی
و تمامیت ارضی کشور خود میباشد و همچنین با عزم راسخ برای پیشرفتهای
اقتصادی و اجتماعی در محیط نظم و قانون کوشش مینماید)
جناب آقای ریچارد نیکسون . اگر به جناب عالی اینطور وانمود کرده اند
که به یک کشور دموکراتیک و آزاد تشریف میآورید با بندگانید که جناب عالی
را فریب داده و دروغ گفته اند . اما همانطور که گفتید کاملاً صحیح بود .
(ملت ایران کاملاً مصمم بحفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی کشور
خود میباشد)

دکتر مظفر بقاشی کرمانی . نقل از روزنامه شاهد

۱۳۳۲/۹/۲۱ شماره ۱۱۰۸

شخصی که به هر دکانی سر میکشید با نام «شاه حسینی»
چندی پیش در نشریه ای با دزدیدن مطلب بالا را به نام خود
انتشار داده بود!؟!

تیترو قسمتی از مقاله اساسی روزنامه شاهد دوشنبه ۹ شهریور ۱۳۳۲
((بت تراشان دست بکار)) ((چاپلوسی و مزاحگوئی گوینده و شنونده

دیل کارنگی

هردورا ناسد میکند)

((حیات و رشد اشخاص متملق و مدیحه سرا بسته بوجود کسانی است

که خریدار چاپلوسیها و تملقات آنها هستند)) (لافونتن)

..... بت تراشان چاپلوس و متملق چاکر ما ب به ساختمان و تراش
دیگری پرداخته اند این طبع متملق و این روش چاپلوسی عده ای که
همیشه میخواهند از این راه منافع خودشان را محفوظ دارند این زبونی
ویستی این خواری و مذلت که با طینت ایشان عجین شده است همیشه
برای کشور ما برای مردم این سرزمین مایه بدبختی مایه فساد علت
تمامی خرابیها و رنجها بوده است. دیروز دکتر مصدق، مصدقی را که
در میان طبقات مختلف مردم محبوب بود و در اقدامات و افعال خسوداز
آنها الهام میگرفت و بموازات افکار و عقاید آنها پیش میرفت چنان دوره
کردند و آنقدر تملق گفتند و چاپلوسی کردند که او را از ملت جدا کردند....
و امروز نیز همین متملقین و چاپلوسان وطنی و (تاریخی) بحرکت درآمده-
اند تا دیروز (مصدق پرست) بودند و امروز (شاهپرست) از آب درآمده اند
تا دیروز مدح و ثنای خود را در طبق اخلاص گذاشته تقدیم (پیشوای) عرش
آشیان مینمودند و امروز همان ((دُر منتبت و مدیحه) تهوع آور و قبی
شده رابه ((پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه)) عرضه میدارند و مسلما " اگر
اوضاع بصورت دیگری باشد حاضر اوراق (احساسات عالیه) خود را نشانار قدم
(دیگری) خواهند کرد این تملق گوئی و ((نشانرا احساسات عمیقانه!)) علت
وجودی و اساسی دیکتاتورها و مستبدین است متملق و چاپلوس در عین حال که
نفس خود را تا سطح یک سگ دم تکان دهنده (البته بدون وفای سگ) تنزل
میدهد روح و احساسات خود را بفساد و تباهی میکشاند و تسبب میشود که شخصی
مقابل، شخصی را که مورد مدح و ثنا و تملق و چاپلوسی واقع شده فاسد
نماید.....

چنانچه موافق هستید این تلگراف را مخابره خواهم کرد . ضمناً " پیش از این که متن تلگراف را بخوانم خواهش میکنم همهتان بخودتان نگاه بکنید به بینید جمعیت شما چقدر است تا بعد اگر در رادیو گفتند ۴۳ نفر از اهالی کرمان در یک خرابه بیرون شهر جمع شده بودند بدانید که ماهیت رادیو از چه قرار است . حال به بینید که جمعیت چقدر است اقلان خودتان بدانید و کار به شهرستانهای دیگر ندارم .

متن تلگراف دکتر مظفر بقائی از کرمان
شماره کتاب ۵۳۵۴ از کرمان شماره قبض ۴۹ عدد ، کلمات ۲۷۷

تاریخ ۱۳۳۹

خیابان کوشک ، کرجه مهنا ، سازمان نظارت آزادی انتخابات رو نوشت روزنامه کیهان تلگراف ذیل امروز پس از خاتمه سخنرانی بتهران

*** مخابره شده است ***

بیشگاه اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی . امروز چند هزار نفر از اهالی رشید کرمان که بارها علاقمندی شدید خود را نسبت به شروطیت ایران بثبوت رسانیده اند بمناسبت روز ۱۴ مرداد اجتماع پرشکوه و بینظیری در کمال نظم و آرامش تشکیل داده اند و بوسیله نمایندگی از طرف ایشان اجازه میخواهد مطالب زیر را از روی نهایت اخلاص بعرض برساند .

اعلیحضرت

دولت جناب دکتر منوچهر اقبال دستور شاهنشاه را در خصوص آزادی انتخابات حتماً اجرا نکرده است . عمل ناروا و دخالتهای ناشایسته دولت گذشته از اینکه موجب بدبینی شدید کلیه طبقات فهمیده کشور شده است موجودیت رژیم سلطنت مشروطه ایران را دچار تزلزل عظیم مینماید .

اوراق تاریخ چهار شهادت میدهد که بسا امپراطوریهای بزرگ و ریشه دار قدیم در اثر سوء سیاست و جهالت یا سوء نیت و خیانت غلامان و خاندانیکه مسلط بر حکومت شده بودند بطرز دردناک و فحشی ساقط و مسمحل شده اند در همین زمان معاصر نخست وزیرانی نظیر عدنان مندرس و نوری سعید پاشا و سهروردی خودشانرا خیلی مسلط بر اوضاع میداستند .

جناب نخست وزیر با تسلط و اقتداری کمتر از آنها ولی با غروری
خیلی بیشتر مملکت را بلب پرتگاه عمیق و هولناک کشانیده است که
حتی بیم خطر برای رژیم سلطنت ایران بوجود آمده است مردم کرمان
امیدوارند که اعلیحضرت بادرایت و روشن بینی خاص بعراض خیرخواهان
کرمان توجه مخصوص فرموده و مملکت را از این ورطه خطرناک نجات
بدهند .

*** دکتر مظفر بقائی کرمانی ***

*** پاسخ تلگراف ***

از کاخ سعدآباد ، شماره قبض ۶۷۳ تاریخ اصل ۱۸ ، تاریخ وصول ۵/۱۸

پاسخ ۴۸ ر ۵/۱۵

آقای دکتر- مظفر بقائی . کرمان
تلگراف جنابعالی بعرض پیشگاه ملوکانه رسید فرمودند ابلاغ نمایم
با اینکه راجع بلزوم حسن جریان انتخابات در تمام نقاط کشور
دستورات موکد بدولت داده شده بود بر اثر تلگراف جنابعالی
مجدداً " تاکید گردید .

۲ ر ۲۵۸۲ - ۳۹/۵/۱۲

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی . هیــــراد





تانک و توپ حکومت را حفظ نمیکنند
تیترو قسمتی از سرمقاله شاهد یکشنبه اول شهریور ۱۳۳۲

از اشتباه گذشتگان پند بگیرید: با قدرت میتوان بردشمن غلبه کرد
ولی بر ملت نمیتوان حکومت کرد.

آن چیزیکه باید حکومت را حفظ کند تانک و توپ و قدرت نیست.....

آنهاییکه امروز سرمست باده فتح وغرور میشوند آنهاست که گذشته خود را از یاد میبرند و یا آنقدر سرگرم موفقیت میشوند که کمتر بیادشان میآید آیا از این گونه سرنوشت های اجتناب ناپذیر نباید بیمناک شوند دستشان آلوده شود و خدای ناکرده خیال کنند که بعداً " قادر خواهند شد بتدریج معایب را مرتفع سازند این بزرگترین خطرو بدبختی است که زما مداران کشوری را دنبال میکنند کسانیکه برای رهائی از یک مشکل انگشت خود را بخطا و عمل خلافی آلوده میکنند ناگزیر خواهند شد که دستشان را تا آرنج در فجایع و جنایات غوطه ورسازند.....

قتلهای زنجیره ای دنباله فجایعی است که تهرانی بازگو کننده آن بود که امروز برای کتمان حقیقت، خلاف منطق و قانون با مطبوعات مبارزه میکنند و به قول مولای متقیان روزی میرسد که: «خود موجب عبرت دیگران گردند!؟»

افتتاح و ننگ و رسوائی

در چند ماه اخیر که بتدریج و با تداوم پیرشیطنت آمیزی مداخله‌ها را - در سینه ها خفه کردند و امکان هرگونه انتقاد و مخالفت و مبارزه را از - مردم و از وطن خواهان سلب کردند و برای ایجاد محیط خفقان مرتکب هزاران جنایت و پستی شدند، دست بکار انتخابات شده مقدمات لازم برای تحمیل افراد مورد نظر و معین بوجوب آوردند، افراد مورد نظر دستگاه توانسته بودند با دادن رشوه های کلان و یا با استفاده از خویشاوندیهای نسبی و سببی و غیر آن ، علاقه و نظر دستگاه دولتی را بسوی خود جلب کنند، انتخابات یعنی انجام تشریفات ظاهری برای دادن اعتبارنامه بآن افراد معین ، در میان نفرت و انزجار مردم بازسوائی هرچه تمامتر شروع و بعضی خاتمه یافته، در اغلب شهرستانها انجمن نظار برق آسما تشکیل شد و افرادی که مورد اطمینان دستگاه دولتی و نفرت مزدوم بودند بدون رعایت قوانین و مقررات با خذآرا مشغول شدند و سپس برق آسما تر صندوقهای ساخته و پرداخته را قرائت کرده و نکرده اعتبارنامه لازم را صادر کردند ، در اغلب شهرستانها مبارزه انتخاباتی صورت نگرفت باین معنی که قوای دولتی از هرگونه تظاهر و مبارزه ای که در میزای خود و بِنفع گاندیدای مورد نظر خود نبود شدت جلوگیری میگرد اگر هم مبارزه ای بچشم میخورده فعالیتی بود که داخل دستگاههای دولتی بین جناحهای مختلف هیئت ها کمه برای قطعی کردن سرنوشت صندوقها ساخته شده بود و سائل این کشمکش ها که ((مبارزه انتخاباتی نام گرفته است قوت قرابت و خویشاوندی و یا زیادت وجه رشوه و پیشکشی و یا حمایت لازم یک سیاست ماورا ، مززی بود و الا در میان مردم و برابر افکار عمومی مبارزه ای بمعنی واقعی برای بدست آوردن آراء بیشتر صورت نگرفت ، و احتیاجی هم بآن نبود . تا وقتیکه سرنوشت انتخابات و منتخبین دور از مردم در چهار دیواری کاخهای دولتی و بزرگان و اشرف مخلوقات تعیین شود ، آنهاشیکه میخواهند کرسیهای نمایندگی را اشغال کنند کسانی هستند که از ملت برپسیده باشند و بهیچ حال از حقوق ملت مدافعه نکنند . این یک چشم انداز کلی از انتخابات دوره هیجدهم میباشد ، اعتبارنامه هائیکه تا کنون صادر شده است نفوذ قانونی نداشته و صاحبان اعتبارنامه ها نمایندگسان

افکار و آراء ملت نیستند. دستور مقامات مافوق و برق سرنیزه و تقلب و شیطنت تنها حاکمان اصلی این وکلای دولتی است که هیچکدام در حوزه - انتخابیه خود طرفدار ندارند و حتی در بعضی نقاط وکیل انتخاب شده را کسی نمیشناسد و با مردم و شهرستانیکه مدعی نمایندگی آن ناحیه میباشد هیچگونه سابقه‌ای ندارد. در دزفول با حبس و توقیف صد نفر از معتمدین و امناء شهر و با وجود آوردن محیط خفقان توانسته اند موقتاً بر مردم غلبه کنند. در شهرری اضافه بر نیروهای نظامی و فشار پلیس چاقو کشانی چند از بیت‌المال مسروقه ملت استخدام کرده بودند و با ضرب و شتم مردم امکان هرگونه حرکت و نظارتی را از آنان سلب میکردند. مردم ندارند در گرمسار و رامین قبلاً "صندوقها" آماده و پیر بوده و احتیاجی باخذ رای نداشتند و در گرگان و گلپایگان و ساوه و محلات و سایر نقاط هم وضع بدین منوال بوده است. در این نقاط برای گذراندن تشریفات قانونی ((امنیت)) لازم وجود داشته و الا در بعضی نقاط مانند تهران و کرمان که اینگونه ((امنیت)) وجود نداشته است انتخابات متوقف و معوق گذاشته شده است. البته در این نقاط امنیت عمومی و کلیه حقوق فردی و اجتماعی مردم سلب و بدون هیچگونه مجوز قانونی مردم را اسیر سیاه چالهای زندان و شکنجه و شلاق میسازند این عدم امنیت درهمه جا وجود دارد ولی آنچه باعث شده است که در کرمان و تهران انتخابات بتعمیق افتد و یا متوقف شود نبود امنیت است که دولت در سایه آن بتواند اشخاص مورد نظر خود را از صندوقها بیرون بیاورد.

زیرا در این دو نقطه مردم مقاومت بیشتری در برابر فشار دولت و عوامل آن از خود نشان داده و خواهند داد در این دو نقطه مردم مصمم هستند تا آنجا که میتوانند برای تعیین نمایندگان خود ایستادگی کنند ایستادگی و مقاومت مردم در این نواحی دولت و گردانندگان آن را گسیج کرده است گردانندگان دستگاه برای انجام نقشه‌های شیطنی خود نتوانسته اند در این نواحی محیط مناسب و امنیت لازم را بوجود آورند.

(سؤال از دولت آقای زاهدی)

بدینوسیله از وزراء دولت آقای زاهدی و شخص نخست‌وزیر که در تمام اعمال دولت حاضر مسئولیت مشترک داشته و خواهند داشت سؤال میشود که دلیل بعقب انداختن انتخابات کرمان چیست؟

شاه‌نبایستی در قوه مجریه مداخله بکنند

از بیانات دکتر مظفری‌نای کرمانی در جلسه علنی مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۹/۱/۳۹

.... بنا بر این طرز اعمال قدرت عالیه طبقه حاکمه که با اصطلاح حقوق قانون اساسی یا حقوق اساسی بوجود میاید باید در نظر داشت که چون حق اداره کردن اجتماع و اعمال حاکمیت را ملت به یک دسته از برگزیدگان خود میدهد طرز اعمال این حق را نیز ملت باید تعیین کننده برگزیدگان بنا بر این رژیم حکومت که عبارتست از قانون اساسی هر ملت با طرز اداره کردن هر چا معه است باید از طرف ملت تعیین و تصویب گردد تا هر موقعیکه ملت اقدامات و عملیات هیئت حاکمه را نپسندید و بزیان خود دید و یا طرز اداره نوینی را مصلحت دانست بتواند از مدار آن اصول اداره خود را تغییر بدهد..... عده ای از فلاسفه قدیم معتقد بودند که تشکیل دولت مبنی بر اراده خداوند است و سلطنت را موهبتی الهی میدانستند (عده ای از نمایندگان صحیح است) مخصوصاً "در قرون وسطی که روحانیون نفوذ بسیاری داشتند و از احساسات باطنی و عواطف مردم گاهی حسن استفاده و اغلب سوء استفاده مینمودند این عقیده رواج کامل داشت تا جائیکه سلاطین را فقط در مقابل خداوند مسئول میدانستند آثار این عقیده تا کنون در بین اجتماعات باقیست و در موقع تا جگذاری سلاطین مراسم مذهبی بعمل می آید و در عناوین و احکام و فرامین تأییدات خداوند قید میشود و سلطنت را ودیعه و موهبت خداوندی میدانند ولی در بین علمای اجتماع این عقیده طرفدار ندارد بخصوص سیاسیون معاصر این عقیده را تخطئه میکنند..... بعقیده رسو ممکن است قوه مجریه بشاه واگذار شود ولی چنین پادشاهی را ما مرسوم اجرای تصمیمات ملت میدانند برگزیده خداوند شاه شخصاً "نبایستی هیچ گونه مداخله در قوانینی که طرز عمل قوه مجریه را معین مینماید بکنند تا ملت هر وقت میخواهد اقتدار را از شاه سلب نموده و به شخص یا اشخاص دیگری واگذارد.....

اعتراض به شکنجهٔ اعلام شده نسبت به اکبر گنجی زندانی شجاعی که با وجود عدم امنیت، فریادش را علیه ظلم و بی عدالتی بلند کرد، شایان همه گونه حمایت و تقدیر است.

دولت و مسئولین قضایی - درست یا غلط - اگر حق دارند، نویسند، یا صاحب‌نظری را به محاکمه بکشانند، حق ندارند به هیچ وجه نسبت به او که در هر حال همدنش شعاعی ملی است، اهانت و شکنجه روا دارند. اعمال شکنجه نسبت به زندانی هر کس و با هر اندیشه که باشد قابل گذشت و چشم‌پوشی نیست.

شکنجه از قتل مهمتر است، چون اصل امنیت را متزلزل می‌کند. دستگاه قضایی در هر جامعه‌ای محل تأمین عمومی است (و یا باید باشد). هنگامی که این دستگاه نسبت به زندانی که در تأمین اوست (ولو برای تحمل مجازات) شکنجه روا دارد به حریم امنیت عمومی تجاوز کرده است و برای هیچ کس مأمنی وجود ندارد و تحمل‌پذیر نخواهد بود. برای اینکه بی‌تفاوتی و تسلیم در برابر رفتار غیرقانونی نسبت به گنجی ابعاد خطرناکی باقی نگذارد، باید ملت ایران را که زبانش را می‌خواهند ببندند یاری داد.

برای مقابله با اعمال شکنجه و حفظ شأن و منزلت زندانی سیاسی، صاحب‌نظران، صاحبان قلم، اندیشمندان و دانشوران جامعه راههایی را بیابند و به گوش ملت ایران برسانند.

این کوچک فرسوده پیشنهاد می‌کند:

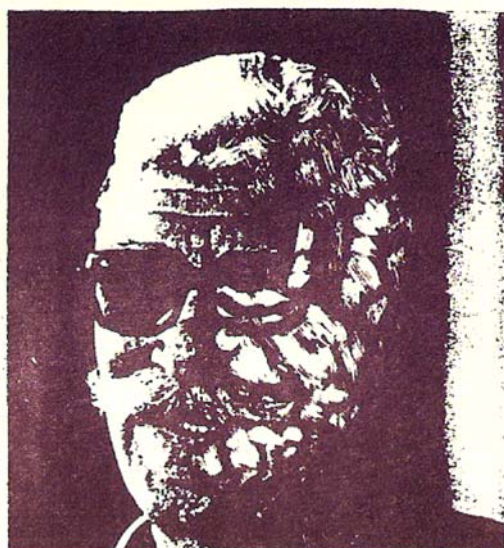
۱- تا پایان محاکمه و مآلاً رسیدگی به شکایت گنجی، مردم خصوصاً دانشجویان لباس زندانی به تن کنند.

۲- همه ساله هفتهٔ آخر آبانماه به عنوان روز حمایت از زندانیان قلم و بیان و اعتراض به اعمال شکنجه شناخته شود و با استمداد از سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر با برگزاری مراسم و کنفرانسهای عمومی، این میعاد را جهانی کنیم.

حمید سیفزاده

شرح فوق در سوم آذر ماه ۷۹ در روزنامه های ایرانیان، شهروند، ایران استار، سپیدار تورنتو و روزنامه پیوند مونتریال انتشار یافته است.

IRAJ PEZESHKZAD
*Anternasional-e
Bacheh Por-rooha*



ایرج پزشک زاد در دهم بهمن ماه ۱۳۰۵ خورشیدی در تهران زاده شد. پس از تحصیلات ابتدایی و به اتمام رساندن دوره دبیرستان در دارالفنون، در سال ۱۳۲۷ عازم فرانسه و از دانشگاه دیژون Dijon در رشته حقوق لیسانس گرفت. در بازگشت به ایران در دادگستری در سمت بازپرس شروع به کار کرد و به نمایندگی دادستان رسید. سپس به وزارت امور خارجه رفت و تا مقام وزارت مختاری پیش رفت.

ایرج پزشک زاد از دوره دبیرستان به نوشتن پرداخت و آثار و ترجمه های او به صورت تئاتر روی صحنه رفت. ترجمه آثار مولیر از کارهای همین دوران است. آثار ایرج پزشک زاد در نشریه های ایران چاپ می شد که «آسمون و ریسمون»، «بربول»، «ماشاءالله خان در بارگاه هارون الرشید» و «ادب مرد به زدولت اوست» از آن جمله است. «دایی جان ناپلئون» که به عقیده خیلی از صاحب نظران شاهکار پزشک زاد است به صورت مجموعه تلویزیونی اجرا شد و مورد توجه بسیار قرار گرفت و به زبان انگلیسی هم ترجمه گردید.

پزشک زاد پس از مهاجرت اجباری به فرانسه به نوشتن ادامه داد که «انترناسیونال بچه پروها»، «شهر فرنگ از همه رنگ» و «مصدق باز مصلوب» از آن جمله است.